

مد ز پر کهر

ابراهیم پورداوود

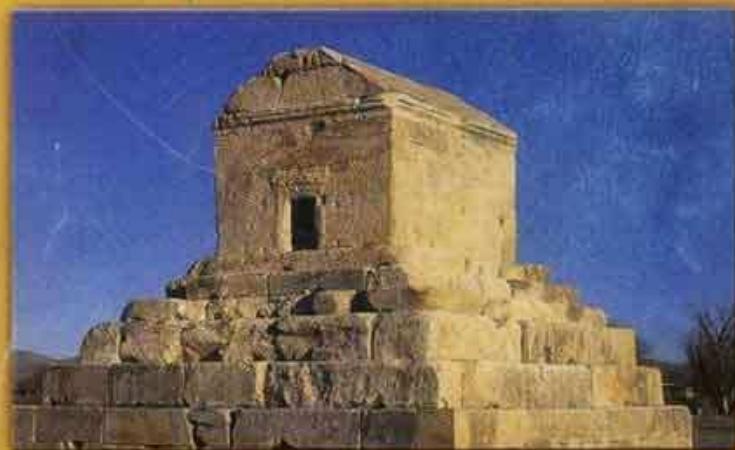
◦ بابک خرمدین

◦ مازیار

◦ بلخ

آرامگاه زرتشت

◦ فیروز ابو لونو



◦ یعقوب لیث

دریایی پارس

دریایی سیستان

جهانیسته شادان به پندار نیکے
ز پندار نیکے استه گفتار نیکے
چو گفتار و پندار قان نیکے شد
نیاید ز تو خیر گردار نیکے



استاد ابراهیم پور داود

برای آنکه بتوان کشوری را دوست داشت و به آبادی و سریلنگی آن کوشید،
باید نخست آن را شناخت.

پیش گفتار:

یکی از مهمترین عواملی که انگیزه پیشرفت و دگرگونی مردم می‌شود، شناخت
ریشه‌های فرهنگی و گذشته تاریخی است که بدست پیشینیان آن مردم بنا
نهاده شده و آیندگان با تکیه بر آن در رویه پیشرفت گام برمی‌دارند. بسیاری از
کشورهای پیشرفت‌هه امروزی که هیچ پیشینه تاریخی ندارند، با ترفندهای بسیار
و با دزیدن نشانه‌های تاریخی و باستانی کشورهای دارای تمدن کهن، تلاش
دارند برای خود شناسه می‌هند بسازند تا آیندگان با بکارگیری روانی از این
شناخت، آینده شکوفاتری را برای خود رقم بزنند.

شوربخته باید این راستی تلخ را پذیرفت که بیگانگان بیش از خود ما، تاریخ
و تمدن باستانی را شناخته‌اند و در این زمینه بسیار هزینه نموده‌اند. هرچند
می‌هند دوستان ایرانی با وجود همه ترفندهای فرهنگی بزرگ در بلندای تاریخ
به سرزمین مادریشان «همچون یورش مغولها و تازیان و ...» نه تنها شناسه و
فرهنگ کهن و ریشه‌دار خود را نباخته و همواره به پشتوانه همین شناسه
ماندگار و تاریخی، توانسته‌اند مهاجمان را به پیروی و ستایش خویش وادارند.

باید گفت که :

«آینده از آن مردمی است که گذشته خود را می‌شناسد».

ای زرتشت! نمی خواهی سرانجام دیگر بار بر سر پای بایستی؟!

ای زرتشت! پای از غار خویش بیرون نه، جهان بسان باعی چشم به راه توست، باد با عطرهای گرانی که میخواهند نزد تو آیند بازی میکند و جوبیاران همه میخواهند از پی تو روان شوند، جهان همه مشتاق دیدار تواند زیرا که تو مدبهاست که تنها مانده ای.

ای زرتشت! چیست که میباید روزی فرا رسد و دیگر نگذرد؟ هزاره بزرگ ماست پادشاهی بزرگ دور دست ایران، پادشاهی هزار ساله زرتشت این «دور دست» چه مایه دور دست خواهد بود؟ مرا با این چه کار؟! اما این از یقین من چیزی نمی کاهد. من با دو پای خویش استوار بر این پایگاه می ایstem. بر پایگاهی جاودانه، بر صخره ای سخت و جاویدان، بر این برترین، سخت ترین کوه وجود که همه بادها به آن می رسند.

ای زرتشت! چه خوب شد که بیرون آمدیم و تو را دیدیم، زیرا که دشمنانت تصویر تو را در آینه های خود به ما نشان داده بودند. از آن آینه تو با شکلک شیطان و با نیشخند برون مینگریستی! چنانکه ما از تو می هراسیدیم، اما از این کارشان چه سود؟ تو هر بار با گفته ها و سرودهایت همواره در گوش و دلهایمان راه می بردی، چنانکه سرانجام با خود گفتیم چه فرق میکند که سیمای او چگونه است؟ ما باید به او گوش فرا دهیم، که او می آموزاند جهان را باید فرشکرد^۱. جنگ ابزار را باید از کار انداخت و باید هر انسانی اندیشه، گفتار و کردار نیک داشته باشد. هیچ کس تاکنون چنین واژه هایی نگفته است.

^۱ فرشکرد = نوسازی

ای زرتشت ! با این سخنان خون در رگهایمان به جوش می آید و
افسوس گذشته های دور را داریم .

ای زرتشت ! اینجا درخت تو جان افسرده دلان و درماندگان را نیز تازه
می کند ، تماشای تو مرد بی قرار را نیز آسایش می بخشد و دلش را آرامش
می دهد و براستی امروز بسی چشمها به کوه و درخت تو دوخته شده است .
اشتیاقی بزرگ برانگیخته شده است و بسیاری آموخته اند که بپرسند زرتشت
کیست ؟

ای زرتشت ! هر آنکس که تو یکبار سرود شهد کلام خوبش را در
گوشش چکانده ای ، یعنی از خواب بیدار شدگان ، انسانهای والا و خردمند و
آزادگان ، یکباره با دل خود گفته اند آیا زرتشت هنوز زنده است ؟

ئی زرتشت ! اینکه ما به سوی تو آمده ایم و دیگر نومید نیستیم ،
نشانه ای از آن است که کسانی بهتر به سوی تو در راهند و این است آنچه به
سوی تو در راهست ، ایرانیان آزاده ، خردمند ، راست کردار و کسانی که دیگر
نمی خواهند زیر اندیشه و باورهای پوسیده و خرافی بیگانگان زندگی کنند و
آنانی که نمی خواهند زیست مگر آنکه دیگر بار / امید / داشتن آموزند یا آنکه
امید بزرگ را از تو آموزند .

ای زرتشت ! امروز مردم کوچک خداوندگار گشته اند و همه تسلیم و
رضایت و زیرکی و سماجت و حسابگری و چه و چه های فضیلت های کوچک
را موعظه میکنند .

ای زرتشت ! چگونه می توان آنچه را که غوغات سوده روزی بی عقل و
منطق پذیرفته است با عقل و منطق واژگون کرد ؟

ئی زرتشت ! مردم می گویند که ما هنوز برای زرتشت وقت نداریم ،
اما چه ارج است زمانه ای که برای زرتشت وقت ندارد ؟

ای زرتشت! روزگاری این مردم را می دیدم که بامدادان با پاهای بی
باک بیرون می دویزند، و اما پای دانائیشان خسته شد و اکنون از بی باکی
بامدادی خویش نیز بد میگویند. آن دلهای جوان اکنون همه پیر گشته اند، و
نه تنها پیر که خسته و بی قرار و تناسای، خمیده پشت و اکنون تاریک
اندیشانند و زمزمه گران و خانه نشینان، آیا این مردم از اینکه تهایی تو را
چون نهنگی بلعید پریشان دل شده اند؟

ای زرتشت! ای مرد راستگویی! من اینجا می نشینم و چشم به راه
می مانم، گردآوردم لوحهای شکسته کهن و نیز لوحهای نیم نوشته نو، ساعت
آمدن تو کی فرا خواهد رسید؟ ساعت پایین رفتن و فرو شدن؟ زیرا می
خواهم یک بار دیگر به سوی جهانیان بیایی.

نهایا باید بیاموزند که بهر آینده بکوشند و با آفرینندگی تمامی گذشته
را نجات بخشند و در فرزندانشان باید این را که فرزند پدرانشان بوده اند جبران
کنند. اینگونه باید همه آنچه را که گذشته است، نجات بخشند. من این لوح
نو را بر فراز آنها می آویزم.

ای مردم والا! مگذارید در گوستان افسانه بخوانند و افسونتان بکنند،
مگذارید با ارزشهای دروغین شما را افسون کنند. مگذارید شما را به دامن
آرزوها و صحراءهای ناشناخته کشند. آنها دروغزن و نیرنگ بازند و وای از
هنگامی که از حقیقت سخن میگویند و هنگامه میگیرند و وای بر همه ای
جانهای آزاده ای که در برابر چنین جادوگران خود را نمی پایند، کار آزادیشان
تمام است، زیرا آنها در زندان ماندن را می آموزانند و به زندان باز می کشانند.

ای مردم! زرتشت دوستدار همه آزاد مردان است، کسانی که به
زندگی آری گوی هستند و جهان را بیهوده نمی دانند و زمین را دوست دارند.
زرتشت جشن گرفتن را سفارش میکند و دشمن زمین های دمکرده پست
است، هر آنچه خسته است و نه یارای زندگی دارد. زرتشت می آید و با

پوزخندش کلامهای پوسیده را به دست باد خواهد سپرد و چون بادی سهمگین به سراغ عنکبوتیان گوشه نشین و کسانی که زندگی را نفی می کنند خواهد رفت و چون باد روینده بر دخمه های کهنه نمناک خواهد وزید.

اندیشه و باور ایرانی راستگوی جهان

در اندیشه و پیام زرتشت، خداوند هستی بخش، اهورامزدا نام دارد. آهوراً یعنی هستی بخش، "مز" یعنی بزرگ و "دا" از دانش و دانایی آمده است. از این دیدگاه خداوند، دانای بزرگ است. انسان را بنده و بوده خویش نمی داند بلکه با خردی که به انسان بخشیده، جایگاه ارزشمند انسانی و دانایی را به او پیشنهاد کرده است. از دیدگاه زرتشت، خداوند کینه توز، انتقامجو، خشمناک، مکار و مجازات گر نیست، بلکه سراسر نیکی و داد است.

قانون اشا «هنجار هستی»

نگرش زرتشت به جهان هستی پیروی و پیوستن به قانون اشا است. از دیدگاه او خداوند جان و خرد، جهان را بر پایه هنجاری آفریده که بر سرتاسر هستی حکمفرماس است، او این هنجار و نظم حساب شده را اشامی نامد. استواری قانون اشا بر جهان هستی، بازتاب اراده و خواست پروردگار بزرگ است. انسان باید خود را با هنجار هستی همگام و همراه سازد. راستی و درستی، مهر و فروتنی و فروزه های نیک انسانی را در خود پرورش دهد. قانون اشا نیروی هماهنگ کننده جهان هستی است و هیچ پدیده ای از اتم تا

که کشان نیست که بر پایه این هنجر هماهنگ استوار نیاشد ، به همین دلیل زرتشت می گوید : « راه یکی است و آن راستی است . » پس راست کردار باش نه برای پاداش جهان گیتی و مینوی ، برای اینکه راستی خوب است .

دو گوهر همزاد

زرتشت در فلسفه پیام خود به دو گوهر همزاد ولی ناسازگار اشاره دارد که در نظم هستی نقش دارند . اثر این دو گوهر ، نیرویی است که در کوچکترین ذره ها به صورت مثبت و منفی در بروتون و الکترون نمایان است و در همه جای هستی حتا که کشان به گونه کنش و رانش و یا دو نیروی ناهمگون اثر میگذارد . اینها هیچکدام در نظم اشا ، بد آفریده نشده اند ، بلکه لازم و ملزم یکدیگرند ، از این رو اهورامزدا آفریننده بدیها و زشتیها نیست . آنچه آفریده شده بر مبنای خرد اهورایی ، هماهنگ و خوب هستند . این دو گوهر همزاد و متضاد ، به هنگام گزینش و انتخاب ، پیوسته در اندیشه انسان بروز میکند .

انسان دانا که از خرد و دانش بهره مند است « اسپنه مینو » به چمنش سازنده در اندیشه او پدیدار و پویا میگردد و شخص نادان که تنها از روی احساس و تعصب پیروی میکند ، در ذهن او « انگره مینو » به چمنش ویران کننده و آسیب رسان که در زبان ایرانی اهربیان بیان شده است ، پدیدید می آید . بنابراین آفریننده اهربیان یا اندیشه‌ی ویرانگر ، خداوند نیست بلکه انسان نادان است که کژ اندیشی را به گفتار دروغ و ناشایست تبدیل میکند .

^۱ چم واژه پارسی معنی است .

^۲ در آینه زرتشت اهربیان یا شیطان هست نمی باشد و در اندیشه انسان پدید می آید .

باید توجه داشت که انگرہ مینو واقعیت دارد ولی هست نمی باشد ، مانند تاریکی که واقعیت دارد ولی هست نمی باشد که با آمدن روشنایی از بین می رود .

بنابراین در دین ایرانیان دوگانگی یا ثنویت وجود نداشته یعنی اهریمن آفریننده بدیها نمی باشد و این تهمت دشمنان این مرز و بوم است و فردوسی بزرگ چه خوب پاسخ این افراد را داده است :

جز از بندگی کردنت رأی نیست	همه جفت و همتا و یزدان یکی است
که دانیم دادر کیهان یکی است	ز ما بر ز دین کهن ننگ نیست
همه چیز جفت است و ایزد یکیست	خداآوند دارنده هست و نیست
هم از راه و آیین تهمورثی	چه پهچی ز دین کیومرثی
جز از بندگی کردنت رأی نیست	که گویند دادر کیهان یکی است
که از آب و خاک و هوا برترست	همان قبله شان برترین گوهر است
بگیتی به از دین زردھشت نیست	بما بر ز دین کهن ننگ نیست

دین

دین از واژه «دئنا» در اوستا آمده است و به چم و جدان آگاه یعنی «نیروی تشخیص خوب از بد» بر پایه خرد و آزادی و اختیار است . در این بیانش، انسانی دین دار است که می اندیشد و با کمک منش نیک خود آزادانه راه اشا را بر می گزیند و با همین نگرش و آزادی ، در دو جهان گیتی و مینوی مسئولی گردد و سر انجام بر اساس اصل کنش و واکنش ، نتیجه گزینش خود را دریافت می کند . در اندیشه و باور زرتشت دین همان وجودان انسان است که از هر گونه مراسم و تشریفات مذهبی بدور است و دیگر نیازی به رهبران و پیشوایان مذهبی نمی باشد و زرتشت با رهبران مذهبی که در گاتها

به نام "کرب" و "اوسيچ" آمده است به شدت مخالفت کرده و آنها را عامل گمراهی انسان میداند: "بهترین گفته ها را به گوش پشنوید، با اندیشه روشن بر آن بنگرید، سپس هرزن و مرد آزادانه راه خود را برگزینند.

گاتها - هات ۳۰ - بند ۲

بیچاره آن ملتی که تمدنی کهن دارد ولی هنوز پایبند عادات و حشیانه قدیم است. مذهب باید به مردم بیاموزد که پشتیبان و دستیار یکدیگر باشند، نه اینکه ایشان را موجوداتی خرافاتی یا آدمکش بار آورد. کسانی که کار می کنند نباید ثمره کار خود را در راه تقویت موهم پرستی و خرافات، ترویج تنبیلی و بیکاری صرف کنند.

بهشت و دوزخ

اهورامزدا برای همه خوشبختی و رستگاری آرزو می کند، از این رو راه درست زیستن را به کسی که از خردش بهره گیرد نشان داده است. آنها که کژ اندیشه برگزینند، بد گفتاری و زشت کرداری پدید می اورند، بر خلاف قانون اشا گام بر می دارند و بر اساس فرایند کنش و واکنش نتیجه ی رفتار خود را دریافت خواهند کرد.

از این دیدگاه هرگز پروردگار، جایگاهی بنام دوزخ برای شکنجه ی انسان پدید نیاورده، بلکه این خود انسان است که از روی عملکرده، بهشت و دوزخ را پدید می آورد.

بهشت یا بهترین مکان هستی، رسیدن به شادی و آرامش روان است که بازتاب اندیشه و کردار نیک انسان است. دوزخ یا بدترین جای هستی، یعنی عذاب و جدان و افسردگی روان، پی آمد کژ اندیشه است که در دو جهان گیتی و مینوی «تن و روان» به سوی انسان باز خواهند گشت.

باید توجه داشت که در فلسفه زرتشت توبه و بازخرید گناه هیچگونه جایگاهی ندارد و زرتشت دکان دکانداران دین و بهشت فروشان را تعطیل کرده است.

تازگی و پویایی

در فلسفه زرتشت و در راستای قانون اشا نه تنها واپس گرامی و ارجاع روا نیست ، بلکه ایستایی و سکون نیز ناپسند است . «فرشه» و «ازه» ای از پیام زرتشت است که همگان را به سوی تازگی سفارش می دهد .

اندیشه و خرد ، تن و روان انسان و بطور کلی فرهنگ و اخلاق بشر باید به سوی تازگی و پیشرفت حرکت کند . زرتشت در پیام خود از مردمان می خواهد که همواره جهان را نو و زندگانی را تازه گردانند .

به باور زرتشت ، انسان باید گامهایی هر چند کوچک در راه پیمودن به زندگی بهتر ، سازنده تر و بدست آوردن آسایش همراه با آرامش بردارد و «سوشیانس» که به معنی سودرسان و رهایی بخش و موعود میباشد ، شخص خاصی نمی باشد و هر کس که در نوسازی و پویایی جهان تلاش و کوشش نماید ، سوшیانس میباشد و این وظیفه تک تک افراد جامعه است و این روا نیست که مردم بنشینند و شخص ویرژه ای بباید و جهان را از ستم رهایی بخشد ، بلکه اینکار را باید خود مردم انجام دهند .

«از کسانی پاشیم که جهان را به سوی تازگی و آبادانی و مردم را به سوی راستی و پارسایی راهنمایی میکنند .

فروهر

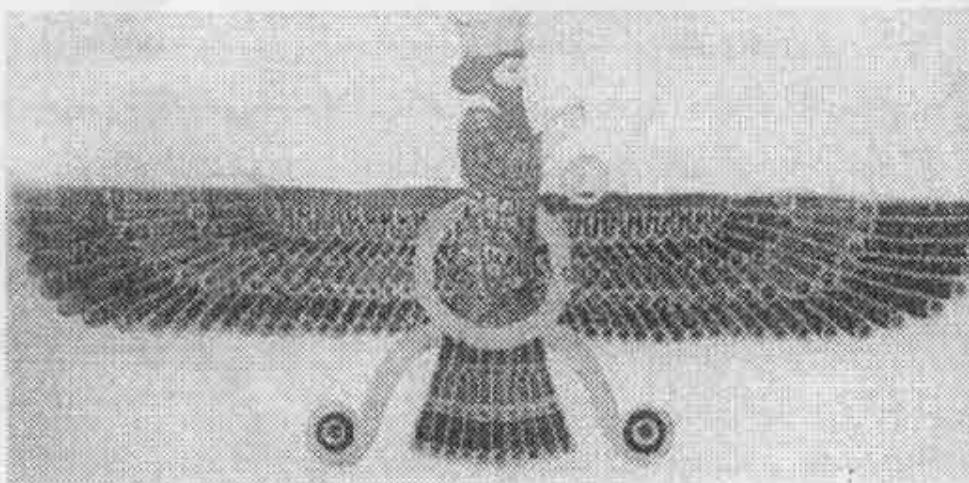
در باور سنتی ایرانیان وجود انسان از چهار گوهر تشکیل شده است که به هم پیوسته اند و از تأثیر آنها بر یکدیگر، پویندگی و بالندگی از هر فرد سرچشم میگیرد. این چهار جزء عبارتند از :

• "تن و جان" که مربوط به جهان گیتی هستند.

• "روان و فروهر" که مربوط به جهان مینوی سرشت آدمی هستند.

واژه فروهر از دو بخش «فر» به چم پیش و «وهر» به چم کشنه و برنده درست شده است. این گوهر ارزشمندترین پاره‌ی وجود انسان است، زیرا پرتویی بیکران از فروع ذات اهورامزدا است که در ذات هر شخص سرچشم پیدایش و پویایی فروزه‌های اشوبی است. فروهر، گوهریست که روان را از گرایش به کڑی و کاستی و دروغ باز می‌دارد، تاروان به آرامی راه خداجویی را سپری کند و شایستگی فraigیری نور حقیقت و پیام سروش را داشته باشد.

در دوره هخامنشیان به عنوان آرم ملی، نشانه‌ای برگرفته از اندیشه‌های بنیادی زرتشت و برخی از نمادهای اندیشه دیگران بویژه آیین مهر، موجب شکل گرفتن نگاره فروهر گردید، هر یک از اندامهای نگاره فروهر، گویای مفهومی در اندیشه نیاکان است.



- ۱- چهره سالخورده و نورانی فروهر ، یاد آور بهره گیری از تجربه پیران خردمند است .
- ۲- دست فروهر رو به سوی جلو است تا آرمان انسان همواره به سوی پیشرفت و بالندگی باشد .
- ۳- حلقه دست این نگاره جلوه گاه آیین مهر و نشان پیمان انسان با خداوند در پیوستن به آشویی است .
- ۴- بال فروهر سه بخش دارد تا فراگیری "هومت" یا (اندیشه نیک) . "هوخت" یا (گفتار نیک) و "هورشت" یا (کردار نیک) را به انسان سفارش کند .
- ۵- حلقه ی دور کمر فروهر ، نشان وارستگی انسان از آرزوهای ناهنجار و نیروی پرواز او به سرچشمه خورشید است .
- ۶- دو رشته ی آویخته در پایین ، نشان پیوستن به اسپننه مینو (منش پاک) و پشت سر گذاشتن آنگرہ مینو (اندیشه پلید) است .
- ۷- قسمت زیر بال فروهر نیز سه بخش دارد تا نفرت انسان و زیر پا گذاشتن اندیشه ، گفتار و کردار نا پاک را یادآوری کند .

بدبختانه در برخی جاها دیده می شود که به این نگاره به عنوان پیکره اهورامزدا نام برده می شود که این کار دشمنان مغرض و انسانهای نادان است . هرودوت پدر تاریخ با وجود آنکه با ایرانیان دشمنی دارد می گوید که ایرانیها برای خدایشان تندیس و پیکره نمی سازند .

کار و کوشش

یکی از مؤثرترین عوامل آبادانی و پیشرفت که خوشبختی بشر را به دنبال خواهد داشت ، کار و کوشش است . زرتشت از همه خواستار است که در راستای پیروی از قانون اشا و به یاری منش نیک در اندازه توان خود برای پیشرفت و آسایش جامعه انسانی تلاش کنند .

هنرآفرینی و تلاش در انجام کار نیک . یکی از راه های نیایش پروردگار است و به همین روی درویشی ، ریاضت کشیدن ، تنبیلی ، گدایی و صدقه دادن از کارهای ناشایست است .

صلح و دوستی

در باور و اندیشه زرتشت ، جنگ و دشمنی چه در جهت کشورگشایی و چه بنام گسترش دین ، نادرست است و خداوند نیازی ندارد که کسی در راه گسترش دینش کشته شود . زرتشت به جهانی سرشار از دوستی و مهربانی می اندیشد .

همه انسانها باید با پیوستن و پایبندی به اشا (قانون راستی) مهربانی و یگانگی را در میان مردم گسترش دهند تا دوستی جهانی پدیدار گردد . زرتشت آینی را سفارش می کند که مخالف جنگ و خوبیزی و ستایشگر آشتی ، از خود گذشتگی و پارساییست ، همانگونه که می فرماید :

« من دین راستین مزدیستنا را باور دارم که جنگ را براندازد و
رزم افزار را به گوشه ای نهد . » یستا - هات ۱۲ - بند ۲
سه نیکش بهین رهنمای جهان است مفیدی چنین مختصر دوست دارم
نه کشت و نه دستور کشتن به کس داد از ایتروش هم معتبر دوست دارم
(اخوان ثالث)

شادمانی و خوشبختی

دین زرتشت ، آیین شادمانیست ، از این رو پیروان زرتشت شاد بودن و
خوش زیستن را برگزیده اند . در این آیین جشن و سرورد ، یکی از راه های
نیایش و ستایش خداوند و نزدیک شدن به اوست . به همین انگیزه ایرانیان ،
غیر از جشن های نوروز ، مهرگان و سده ، جشن های ماهیانه هم دارند و آن
روزهایی است که نام روز و ماه در گاه شماری ایرانی برابر می شود .

زرتشت ، مردمان را شادمان و خشنود می خواهد زیرا در پرتو این
فروزه ها ، تن انسان نیرومند و روان او شاد میگردد ، در نتیجه شوق به کار و
کوشش در او فزونی می یابد . در بینش زرتشت خوشبختی و آسایش راستین
تنها با تلاش و از راه راستی بدست می آید و هرگز کسی که از راه ناشایست
خود را خوشبخت می پنداشد به خورسندي راستین دست نمیابد .

« خوشبختی از آن کسی است که در پی خوشبختی دیگران باشد . »
گاتها - هات ۴۳ - بند ۱

آری ، آری زندگی زیبایست ،

۱ پندار ، گفتار و کودار نیک

زندگی آتشگهی پاینده پابرجاست ،
 گر بیفروزیش رقص شعله اش در هر کران پیداست ،
 ور نه خاموش است و خاموشی گناه ماست .
 (سیاوش کسرایی)

انواع جشنها

۱- جشن مهرگان : در روز مهر از ماه مهر برگزار میشود یعنی در روز شانزدهم مهرماه ، جشن مهرگان بیانگر پیروزی فریدون بر ضحاک تازی و ستمگر می باشد . فردوسی بزرگ در این باره چنین میگوید :

برو سالیان انجمن شد هزار	چو ضحاک شد بر جهان شهریار
پراکنده شد کام دیوانگان	نهان گشت کردار فرزانگان
نهان راستی ، آشکارا گزند	هنر خوار شد ، جادویی ارجمند
شده بر بدی دست دیوان دراز	به نیکی نرفته سخن جز به راز

۲- جشن چله : این جشن همزمان با بزرگترین شب سال و در آخرین روز ماه آذر برگزار میشود . شادمانی مردم در آن شب برای بلندتر شدن روزها ، افزایش روشنایی و زایش مهر (نور خورشید) است .

۳- جشن سده : این جشن به گزارش شاهنامه فردوسی یادگار مهار شدن آتش است و در روز دهم بهمن ماه برگزار میگردد .
 یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرختنده کرد
 ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار

۴- جشن تیرگان : یادگار فداکاری آرش کمانگیر در گسترش مرز ایران زمین است و در روز سیزدهم ماه تیر برگزار می شود .
 به پاس هر وجب خاکی از آن ملک چه بسیارند آن سرها که رفته
 ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته

ولیک : چاره امروز زور و پهلوانی نیست
 رهایی با تن پولاد و نیروی جوانی نیست
 براین پیکان هستی سوز سامان ساز
 پرسی از جان بباید تا فرو ننشینند از پرواز
 درود ، ای واپسین صبح ، ای سحر بدرود
 که با آرش ترا این آخرین دیدار خواهد بود

شبی آمد که می باید فدا کرد به راه مملکت فرزند و زن را
 به پیش دشمنان ایستاد و جنگید رهاند از بند اهریمن وطن را
 ۴- جشن اسفندگان : روز سپنبدار مذ از ماه اسپند است که پنجم
 اسفند ماه برگزار میگردد . این روز ویژه زنان و مادران است که به پاس
 فداکاری ، فروتنی و مهربانی مادر در این روز جشن با شکوهی برگزار میگردد .
 این روز بر همه زنان آزاده ایرانی همایون باد .

حقوق بشر

در آیین ایرانی ، انسانها از هر نژاد ، ملیت و قوم و با هر زبان و رنگ و پوست ، دین و عقیده ، از حقوقی برابر برخوردارند . برتری طلبی دینی ، قومی و نژادی ، در این آیین نیست .

زرتشت تنها عامل برتری را پایبندی به قانون اشا و پیروی از اندیشه ، گفتار و کردار نیک میداند . از دیدگاه او ، خداوند همه انسانها را آزاد آفریده و آنها را از نعمت آزادی و خرد برخوردار ساخته تا با بهره گیری از اندیشه خویش ، دیدگاهها و پیشنهادهای گوناگونی را مورد ارزیابی قرار دهند و با اختیار کامل بهترین روش را در زندگی برگزینند . همچنانکه انسانها از آزادی اندیشه و بیان برخوردارند ، از حق آزادی در انتخاب دین و آیین نیز بهره مند هستند ، و براستی هنگامیکه انسانها از حقوقی برابر برخوردار باشند ، زن و مرد در همه مراحل مادی و میتوی زندگی ، حقوقی برابر دارند .

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد اورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

جب و اختیار

فلسفه دین زرتشت ، بدون هیچگونه کم و کاستی از اختیار یا آزادی گزینش جانبداری می کند و از «جب» سخن نمی گوید . در این نگرش نظریه «گناه آغازین^۱» هم مانند نظریه جبر پذیرفته نیست .

۱ گناهی که در باور سایر ادیان آدم ، پدر انسانها بدان آلوده و باعث زندگی و رنج ابدی آدمها در دنیا شد .

به این ترتیب همه بدون گناه و پاک به این جهان گام نهاده و هر کس با گزینش راه خود ، زندگی و آینده خویش را رقم میزند . انسان با هر گونه توانایی روحی ، جسمی و خانوادگی پس از زاده شدن باید تلاش کند تا زندگی را برای خود سامان بخشد ، با رنج و کاستی ها مبارزه کند و آنها را سرنوشت و تقدیر به شمار نیاورد .

برای نمونه گاتها ، انسان را به گزینش منش نیک ، رهبر دانا ، دوست خردمند و همسر اشو سفارش می کند ولی وادار و مجبور نمی سازد . دین زرتشت به هر شخص به عنوان فرد ارج می گذارد . اختیار و آزادی یکی از با ارزش ترین داده های اهورایی است و هیچ کس حق گرفتن آن را ندارد .

در دین زرتشت هر چیزی که با خرد و اندیشه و منطق و قوانین طبیعی هماهنگ و سازگار نباشد ، پذیرفتنی نیست ، بویژه در این دین «معجزه» هیچگونه جایگاهی ندارد ، چون بر خلاف قوانین طبیعی و علمی می باشد .

نگاهداری محیط زیست

در راستای قانون اشا انسان در برایر جهان هستی و آنچه در آن روی می دهد مستول است و باید از تخریب منابع مادی و معنوی جهان هستی بپرهیزد . یکی از نمودهای اندیشه نیک در این کیش که بر آن بسیار سفارش شده ، حفظ محیط زیست است . بر همه می مردم پاسداشت زیستگاه خود یا به عبارتی گرامی داشت چهار "آخشیج" پاک کننده که عبارتند از آب ، آتش ، خاک و هوا باسته است . آلوده کردن و بهره گیری نادرست و بیهوده از آنها جزء کارهای ناشایست به شمار می آید . یادآوری می شود که قربانی کردن در فلسفه زرتشت پذیرفتنی نیست و این کار آشکارا در گاتها نکوهش شده است .

"من آینی را باور دارم که به آبها و گیاهان و چارپایان ارج نمهد ."

عرفان زرتشت

شناخت خداوند ، پرورش و پویایی ویژگیهای اخلاقی و تزدیک شدن
به اهورامزدا ، بهترین هدف سفارش شده زرتشت در زندگی انسان است . پیام
آور ایرانی باور دارد که اگر انسان رفتار خود را به شش فروزه ای که از خداوند
سرچشممه گرفته هماهنگ سازد ، گذری به هفتمین مرحله نیز خواهد داشت ،
و به جنی خواهد رسید که به جز خدا نخواهد دید .

گام نخست

منش نیک یا بهمن است . نیک اندیشه یکی از فروزه های ذاتی
خداوند است که انسان بایستی آنرا در خود پرورش دهد .

جهان است شادان به پندار نیک	ز پندار نیک است گفتار نیک
چو پندار و گفتار تان نیک شد	ناید ز تو غیر کردار نیک



گام دوم

اردیبهشت یا بهترین راستی است . اشویی در ذات خداوند هنجار
مطلق و توانایی نظم بخشیدن است . این فروزه در انسان نیز کوششی در رفتار
بر پایه ای اشویی ، یعنی پیوستن به راستی است ، چنانکه زرتشت می گوید راه
یکی است و آن راستی است .



گام سوم

شهریور یا نیروی شهریاری است که توانایی صنوی و پادشاهی بر خود معنی می دهد . فروزه‌ی توانایی در انسان که باید پرورش و افزایش باید . توانایی دفاع از حق و مبارزه با دروغ ، توانایی رسیدن به آزادی و آزادمنشی که همه اینها نیازمند توانایی و نیروی جسمی نیز می باشد . پس انسان باید از ریاست و خودآزاری خودداری نماید ، همانگونه که فردوسی می گوید :

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی گزی زايد و کاستی



گام چهارم

فروزه‌ی مهروزی یا «سپندارمذ» می باشد . در بینش زرتشت رابطه میان انسان و خدا بر مبنای دوستی و محبت است ، نه از روی ترس و بیداد . پس بر انسان بایسته است تا فروزه‌ی مهروزی را در خود افزایش دهد . خوبستداری ، گذشت ، فروتنی ، مهربانی و پخشندگی از یرتهای این فروزه هستند .



گام پنجم

خرداد یا رسانی و کمال است که انسان به تدریج به انسان آرمانی نزدیک حواهد شد .



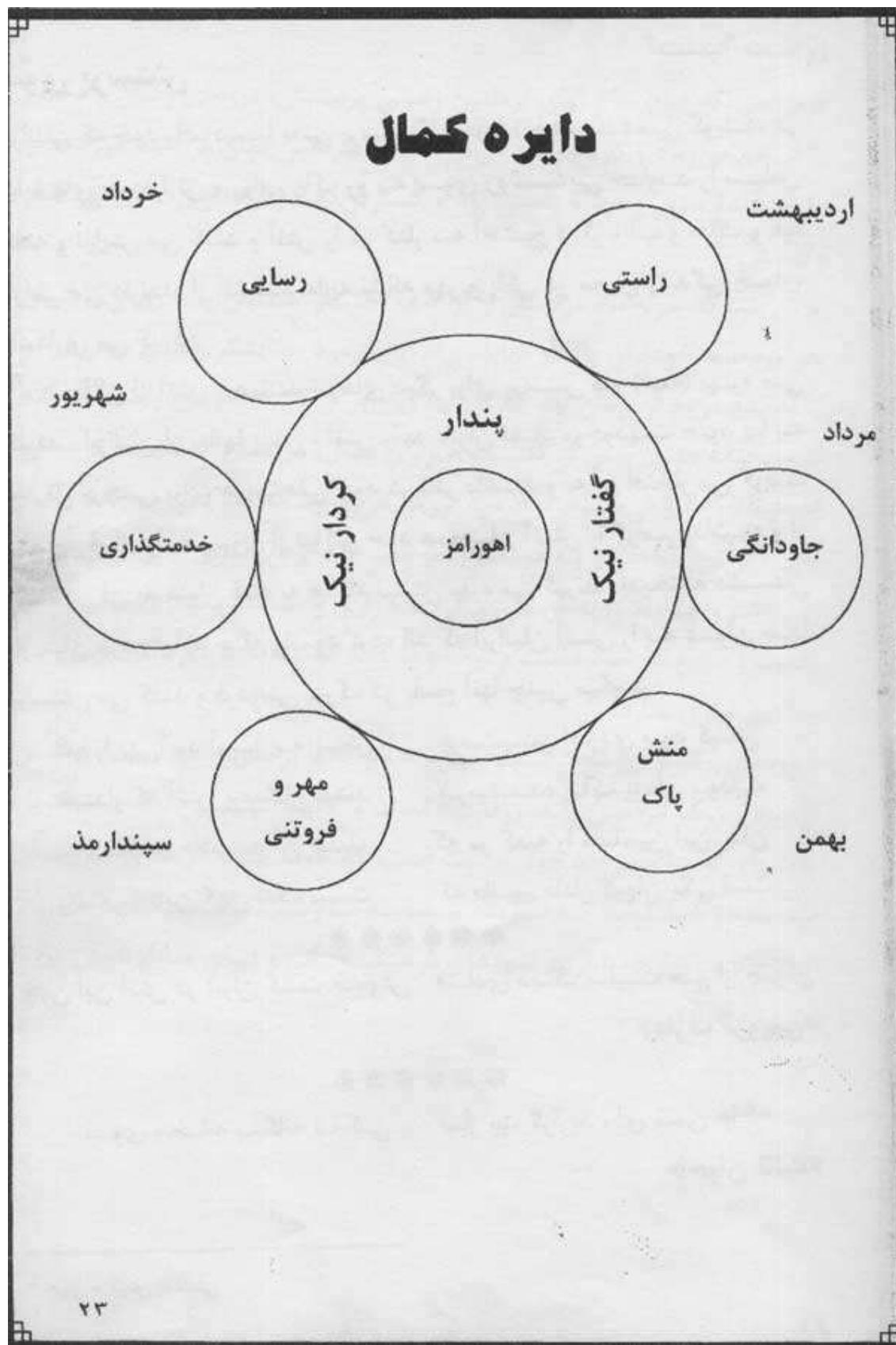
گام ششم

امداد یا جاودانگی است . به این معنی که اگر انسان به رسایی برسد
خود به خود به « بی مرگی و جاودانگی » خواهد رسید .
سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند



گام هفتم

سروش میباشد . نور حقیقت و ندای اهورایی است که چون مشعلی ،
نهاد انسان و دیده‌ی او را روشن خواهد کرد . بنابراین در کنار کار و کوشش
این هفت مرحله عرفان نیز در انسان سپری می شود .

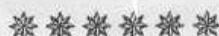


سوی پرستش

ایرانیان که خود را مزدیسنا یعنی پرستندگان مزدا (خداوند) می‌گویند، در نیایشهای خود با تن و روانی پاک رو به سوی روشنایی خداوند را سپاس گفته و نیایش می‌کنند و آتش را در کنار سه آخشیج دیگر، آب و خاک و هوا گرامی‌سی دارند و از آتشکده‌ها به نشانه مهر و پاکی در محل زندگی خود، پاسداری می‌کنند.

آنان از آتش، همانند نورهای دیگر برای پرستش سو (قبله) بهره می‌گیرند. ایرانیان از سالها پیش، آتش را به عنوان نماد موجودیت خود یا به عبارتی پرچمی برای هویت ملی خود در نظر داشتند و به آن افتخار می‌کردند. بنابراین ایرانیان به پیروی از نیاکان خود همچنان آتش را گرامی داشته و از روشنایی آن به عنوان قبله به هنگام نیایش بهره می‌گیرند. بدینخانه دشمنان در میان مردم ساده چنان وانمود کرده اند که ایرانیان آتش را به عنوان خدا پرستش می‌کنند و فردوسی بزرگ در پاسخ آنها چنین می‌گوید:

نیا را بھی بود آیین به پیش	پرستیدن ایزدی بود کیش
مپندر که آتش پرستان بودند	پرستنده پاک یزدان بودند
نیایشکده داشتند آن چنان	که مر کعبه را مسلمین این زمان
ز ما بر ز دین کهن ننگ نیست	که دانیم دادر کیهان یکی است



چون این آتش در ایران گشت خاموش فتادی دیگ ملیت هم از جوش
عارف قزوینی»



سوی بتخانه بیگانه تا کی نماز بت گزارید، ای شمن ها؟
«اخوان ثالث»

۱ سیهی = کیش زرتشتی

زرتشت کیست؟

ابرمدمی که پیام رسا و آوای پرطینین راستی پرستیش، مرزهای زمان و مکان را در هم می‌ریزد و تاریخ را در می‌نوردد و به سرتاسر جهان پراکنده می‌کند. او مژده‌دهنده سرور و مهر و راستی بود و گسترش دهنده اراده و آزادگزینی، کار و کوشش.

بر آن شد که سرنوشت مردمان را از کف اختیار خدایان پنداری و کاهنان بدرآورده، به خودشان واگذار نماید. پیام این ابرمرد ستایشگر راستی چنان برتر از اندیشه مردم آن زمان بود که نه تنها پیام‌آور از کاشانه خویش رانده شد، که شوربختانه هنوز پس از گذشت هزاران سال، مردمان کمتر به درستی اندیشه‌اش آشنا می‌باشند. او ابرمرد بزرگ تاریخ بود که چم دین و دیانت را به کلی دگرگون ساخت و به مردمان آموخت که پرهیزکاری جزو کار نیک نمی‌باشد و خداوند را به قربانی و گریه و زاری و ستایش نیازی نمی‌باشد. بهشت و دوزخ در خود ماست و نیک و بد زاده اندیشه ما و پروردگار جهان به میانجی نیازی ندارد.

سرودهایی که از روزگاران بسیار کهن، به نام گاتها بر جای مانده است، بخشی از پیام بزرگ مردمی بنام زرتشت است و گاتها کهنترین و ارجمندترین بخشهای اوستا و سروده خود زرتشت است، که خوببختانه گزند روزگار بدان نرسیده و همانگونه که سروده شده به ما رسیده است. گاتها یکی از گرانبهاترین و ارجمندترین نمودهای فرهنگ جهانی و برای ما ایرانیان مایه بسی سرافرازی است.

گزیده‌ای از سخنان زرتشت

ای خداوند جان و خرد! با سپاس و فروتنی سرم را پیش تو فرود آورده،
دست‌هایم را بسویت دراز کرده و از تو می‌خواهم که مرا یاری دهی. تا با خرد و
منش نیک در آبادانی جهان و شادی جهانیان کوشای باشم.

سرودهایی را می‌سرايم که پیش از این کسی نگفته و نشنیده است، پس به
نیایش برخیزید و به سرودهای من گوش فرا دهید و به یاری من بشتایید تا
آرامش و آسایش را به جهان بازگردانیم و نیروی خلخال ناپذیر شهریاری و
اهورایی را در جهان استوار کنیم.

تا آن جا که توان دارم برای گسترش آئین راستی و گروش مردمان به منش
نیک کوشای خواهم بود. و به خوبی می‌دانم که در این کوشش، نیروی خلخال ناپذیر
شهریاری اهورایی یار و یاور من خواهد بود و همچنین به نیکویی آگاهم که
داده‌های اهورایی از آن کسانی است که بدون چشمداشت، در راه راستی
کارکند. ای خداوند جان و خرد! منش نیک را در من بپرور. بهره‌های دیرپایی
راستی را در من فزانی ده. به من و یارانم توان مینمودی و شادی زندگی
ارزانی دیار، تا بتوانم آن گونه که در سرودهای اسپندینه (قدس) تو آمده است
خشم بدخواهان را آرام کنیم و رسم آزار را از جهان برافکنیم.

ای خداوند جان و خرد بیدادگری و خشم همه‌جا و همه‌کس را فراگرفته است!
ناچار برای رهایی جهان و جهانیان به تو رو می‌آوریم و از تو یاری می‌خواهیم.
درخواست دارم برای رهایی جهانیان از خشم و ناسازگاری برای تازه کردن
جهان، نجات دهنده توانایی را به من بشناسانی!

زرتشت سخن می‌گوید از شما می‌خواهم که با تیزبینی به این سخنان گوش
فرا دهید. با اندیشه روشن به آنها بنگرید، با خرد پاک آنها را بسنجدید و با
بینش ژرف آنها را ارزیابی کنید. «نه با تقلید کورکورانه» سپس هریک از شما

مردان و زنان، بایسته و پیش از آن که کار تازه شدن جهان به پایان رسد راه خود را برگزینید.

دو منش نیک و بد، از آغاز زندگی، به گونه همزاد، در اندیشه، گفتار و کردار آدمی، اشکار می‌شوند.

آدمیان در گزینش میان دو منش آزاد هستند. روشن است که فرزانگان نیکی و نابخردان، بدی را گزینش می‌کنند. (اصل گزینش برای انسان)

ای شنوندگان!

همه شما در گزینش راه زندگی خود آزاد هستید «این حقی است که برابر با هنجار راستی شما مقرر شده است» ولی بدانید و آگاه باشید که آنان که اندیشه و منش نیک را برمی‌گزینند، خود را در راه روشنایی و درخشندگی جاودان می‌گذارند و خداوند جان و خرد را خوشنود می‌سازند و کسانی که راستی را از نادرستی بازنشناخته و منش نیک را برنمی‌گزینند، در راه تاریکی افتاده به خشم روی آورده زندگی خود و دیگران را تباہ می‌کنند.

ای شنوندگان!

پس بباییم از کسانی باشیم که در راه آبادانی جهان و تازه کردن جهان، گام برمی‌دارند،

ای جهانیان، ای خردمندان و اشوان! بباییم با پیروی از راستی و داد، با یکدیگر همگام و همکار شویم.

با گزینش خرد و منش نیک، دو دلی و ناباوری را از خود دور کرده و با کمک منش نیک راستی و روشنایی، در راه تازه کردن جهان کوشاشویم. راستان و نیکان با همکاری، یگانگی و همبستگی دروغ را در هم می‌شکنند.

پوچی و پیروزی‌های ناپایدار فربینده آشکار می‌شود. فروع راستی، رشتی‌های فربیب را نمایان می‌کند.

در آن هنگام گمراهان از روش زیستن خود دست برداشته به سراغ منش نیک و راستی رفته و برای دریافت بهره‌های اهورایی بی‌تابی خواهند کرد.

ای کسانی که برای شنیدن سخنان ما آمده‌اید! اگر این نهادهایی را که خداوند جان و خرد، در قانون راستی برای شما آورده است به‌خوبی درک کنید و به درستی کار بندید به خوبی خواهید رسید همیشه به یاد داشته باشید که ارمغان راستی همانا زندگی بهتر، پربارتر، شادی‌بخش‌تر، و پرآرامش‌تر، است و میوه دروغ، همانا، زیان دیرپا اندوه جان‌سوز و نارامی شرر بار است. از این رو به شما اندرز می‌دهم که منش نیک را برگزینید، تا در پرتو فروع و روشنایی اهورایی به خرسندي جاودان رسید.

ای خداوند جهان و زندگی:

به خواست تو اندیشمندان، با نیک‌خواهی، با آرامش، با فروتنی و با مهر به یاری کسانی می‌شتابند که خواستار راستی می‌باشند و با دانش راستین خود می‌کوشند تا نیروی پستنده اهورایی را در جهان استوار سازند.

من باور دارم که جهانیان باید کسی را به رهبری برگزینند که به راستی و داد وفادار باشند. در گسترش منش نیک و افزایش آرامش و مدارایی و مهر کوشانند. جهانیان باید دنباله‌رو فربیکاران و خرابکاران شوند. و نابخردی، دروغ و دشمنی را تبلیغ کنند.

ای کسانی که به سخنان من گوش فرا می‌دهید، باشد که دیگر هیچ وقت فربی سخنان و آموزش دروغ‌پردازان را نخورید. زیرا آنان بی‌گمان می‌خواهند خانه، ده، شهر و کشور شما را ویران کنند. شما را زیر ستم و آزار بگیرند و شما

را به نیستی کشانند. باشد که شما با نیروی پسندیده میتوی خود، با آنان نبرد کنید و با اندیشه اهورایی بر ایشان پیروز شوید. ای کسانی که به سخناب من گوش می‌دهید از قانون (هنچار) راستی آگاهی می‌باید.

برابر با آن رفتار کنید شما درمان کنندگان روان و چاره‌جویان زندگانی هستید. شما پیام‌رسان آموزش‌دهنده راستین خواهید بود. شما سخنواران برخوردار از فروع اندیشه اهورایی هستید که با ژرف‌نگری و با نفوذ گفتار برای خوشبختی آدمیان کار می‌کنید. شما بهره کار نیک خود را با شادمانی در روشنایی بیکران راستی می‌بینید.

ولی کسانی که به دروغ بگروند با آه و اندوه در تاریکی به سر خواهند برد. «پاداش هر کس، از کار کرد او در زندگی، از اندیشه و وجود انش ناشی می‌شود.»

خدای دانا و توانا، بهترین نیکی را به کسانی ارزانی می‌دارد که آسایش خود را در آسایش دیگران جستجو کند.

ای اهورا مزد! اندیشیدن در آرامش سکوت، دانش افزایست، کسی که از دانش و پژوهش بهره داشته باشد به دروغکار نمی‌پیوندد. خوش‌آمد او نمی‌گوید و از همکاری با او پرهیز می‌کند زیرا دروغکاران، دشمنان راستکاران بوده و هستند.

ای خدای دانا! می‌دانم که بهترین آیین برای جهانیان، آن آیینی است که جهان و جهانیان را پیشرفت دهد و آن آرمش‌بخش اندیشه، گفتار و کردار است از این‌روست که من همه خدایان پنداری را رها کردم و تنها آیین تو را پذیرا شده‌ام و همه توان و کوشش خود را در راه گسترش آن بکار می‌برم. زیرا

می‌دانم آنانکه برابر با هنجار هستی «آینه اهورایی» رفتار نمایند به آرامش و شادی ^{هی}رسند.

اینک درباره منش نیک و افزایندگی که بهترین روش زندگی است سخن دارم.
خداآوند منش نیک را برای تلاش و سازندگی و فروتنی و مهر را برای آرامش و نیکی آفرید و بهترین روش زندگی پیروی از خداوند دانا و برهمه چیز آگاه است. او منش ما را می‌بیند و هرگز فریب نمی‌خورد.

خداآوندی که برای شما ستودم با چشم خرد دیده‌ام. با اندیشه، گفتار و کرداری که با رهنمونی «راستی» انجام داده‌ام، شناخته‌ام. می‌دانم که او خدایی داناست و با سرودهای خود، او را می‌ستایم و از پشتیبانی او بهره‌مند می‌شوم.
و با اندیشه و منش نیک، او را خوشنود کنیم و آگاه باشیم که خداوند دانا، در شهریاری و توانایی خود، حق آزادی گزینش را به ما داده است. به ما آزادی داده است تا با گزینش خود مسئول پیشرفت یا عقب‌ماندگی، شادی یا اندوه خود باشیم.

به خوبی آگاهم، راستکاران که منش نیک دارند باید برابر آئین راستی و با دانایی، دروغکاران را راهنمایی کنند. تا منش خود را بهبود بخشنند. باید با مهر و فروتنی با گمراهان رفتار کرد. باید درباره راه راستی، منش نیک و آزادی گزینش دین، با آنان سخن بگویند و نتایج نیکوکاری و بدکاری را به آنان گوشزد کنند.

از این راه، بسیاری از گمراهان و دروغ‌غیردازان به زشتی رفتار خود بی‌می‌برند، به تغییر راه زندگی دست می‌زنند، از این تباہی رهایی یافته و به راستی خواهند گروید.

به خوبی آگاهم که، راستکارانی که در راهنمایی و نجات تیهکاران گام برنمی‌دارند، مانند آن است که خود در دام دروغ افتاده باشند و با کوتاهی خود از گروه راستکاران بیرون خواهند شد. زیرا برابر با آیین راستین که تو مقرر داشته‌ای هر کس که به هدایت و نجات دروغکار نشتابد، مانند آن است که با او همکاری کرده و خود دروغکار شده باشد. راستکار باید دوست راستکار و راهنمای دروغکار باشد.

اکنون روی سخنم با شمامست، به این بهترین سخنان گوش فرا دهید.
داد را از بیداد، راستی را از دروغ، سازندگی را از ویرانگری بازشناسید و با کردار راست و دادگری و سازندگی، خرسندی را از آن خود کنید و بدانید که راستی و داد، قانون دگرگون ناپذیر خدایی می‌باشد.

سپاس ای خدای دانا

بشود نه هرگز بدی و فرمانروایان بد، بر ما چیره نشود.
بشود که رهیران خوب زندگانی خود را وقف آباد کردن زمین، پیشرفت راستی و پاکیزگی کنند و جهانیان را به سوی فروغ مینوی بکشانند. بی‌گمان، آبادی جهان، تندرستی و فراغ روزی می‌آورد. خدای دانا، جهان را با همه نعمت‌های آن برای زندگی و شادی داده است. آدمیان امانت‌دار جهان و طبیعت می‌باشند و برابر با هنجار راستی باید جهان را سبز و آباد نگاه دارند و بهتر و نیکوتر کنند.

ای مردمان! خشم خونین را از خود دور کنید. نگذارید هیچ چیز شما را به ستم و سنگدلی وادرد و هرگز مهر و فروتنی را از دست ندهید. آگاه باشید که نیکان با خوبی و سازندگی فزاینده و آرامش به جایگاه راستی می‌رسند.

ای خدای دانا! کی آدمیان به هوش می‌آیند تا از دروغ و از هرچه زدودنده خرد
است پرهیز نمایند. کی مردمان از گوش دادن به تبلیغات پیشوایان دروغین
دین و فرمانروایان ستمکار دست برمی‌دارند.
و کی گزاندیشی، خشم و ستم برمی‌افتد؟ کی به بیداد و خونریزی دروغکاران
پایان داده می‌شود؟

ای خدای دانا! تو آزادی گزینش را برای مردمان خواسته‌ای همچنین تو
سودرسانی راستی و زیان‌دهی دروغ را به مردمان گوشزد کرده‌ای و تو ما را
آگاه نموده‌ای که راه راستی و مهر و دوستی یکی است از این‌رو باید با منش
نیک رایزنی کنیم و از دروغ و دروغکاران بگسلیم.

آنان که با بدمنشی و بدزبانی به خشم و ستم دست می‌زنند و در کار مردمان
خوب و سازنده خلل پدید می‌آورند، بیهودگانی هستند که هرگز، روی خوشی
نمی‌بینند! برون ایشان آدمیان را می‌ماند و درونشان دیوان را! درون ایشان
یکسره پلید است و دگرگون شده است.

گران‌بهادرین بخشش اهورایی به خردمندان نیکوکار و راستکار، شهریاری
اهورایی است.

شهریاری اهورایی، نیروی میتوی است که در اندیشه، گفتار و کردار آدمی به
شكل‌منش نیک، خوبی و مهر فروتنی جلوه‌گر می‌شود و آدمی را به خدمت به
دیگران، سازنده‌گی و تازه‌کردن جهان، وامی‌دارد و به این شهریاری و نیرو، تنها
با کردار نیک و راستی می‌توان دسترسی یافت. این نیرو و شهریاری داده
خداست.

و به آن کسی که به رسایی برسد ارزانی می‌شود. از این‌رو، من با منش نیک در
راه راستی گام برمی‌دارم، تا از شهریاری اهورایی بهره‌مند شوم.

باشد که کوشندگان راه پیشرفت و تازه کردن جهان باهم بگانه شوند و در آبادانی زمین و نگهداری آن با هماهنگی کار کنند. اهورامزدا به ما آموخته است که به منش نیک و راستی دل ببندیم. این نخستین آموزش خداوند جان و خرد است.

این اندرزی است از اشو زرتشت به دختران و پسران سخنم با شما است، ای دختران و پسرانی که می خواهید همسر برگزینید!

به این سخنان به درستی گوش دهید و در زندگانی خود، در کار گزینش همسر و همه کارها با منش نیک خود را یزند کنید و هر یک از شما تلاش کنید در مهروزی به منش نیک و در رفتن راه راستی، از یکدیگر پیشی بگیرید. تنها از این راه می توانید در زندگی کامیاب شوید و بهره های اهورایی دریافت کنید.

ای دختران و پسران به سخنام گوش فرا دهید، کسانی که در زندگی دنبال دروغ می روند ممکن است آنرا ظاهراً دل چرب تر ببینند ولی در واقع دروغ آنان را به برآهه می کشاند و از خود بیگانه می کند آنانکه به فریبندگی های ظاهری و خوشی های دروغین دل بستگی پیدا می کنند درونشان تاریک می شود و حقیقت به اندیشه آن ها راه نمی یابد. از این رو از پیش رفت و رسیدن به جایگاه های والای هستی و رسایی باز خواهند ماند.

زرتشت باور دارد که تنها با اندیشیدن به اهورا مزدا و گام نهادن در راه راستی است که روان آدمی می تواند به خدا نزدیک شود و آن هنگامی است که کار نیک را تنها برای خود آن کار و نه برای دریافت پاداش انجام داد.

گفته های بالا برگرفته از کتاب دیدی نواز دینی که نوشته دکتر فرهنگ مهر می باشد.

زن در ایران باستان

زن ایرانی در گذشته چگونه میزیسته و در برابر مردان چه پایه ای داشته و حقوق انسانی و اجتماعی وی چگونه بوده است؟

در پاسخ افزون بر مراجعه به منابع و روایات مستند تاریخی و پژوهشی، می‌توان از داستانهای شاهنامه فردوسی کمک گرفت که از سیر اندیشه‌ها و تمدن و وضع سیاسی و اجتماعی مردم ایران سخن گفته، آینه تمام نمای زندگی مردم ایرانیان باستان به شمار می‌آید.

خانم پروفسور هاید ماری کخ در کتاب «از زبان داریوش» کارنامه ای درخشنان درباره جایگاه زن در دوران هخامنشی به روی ما می‌گشاید:

در شاهنشاهی بزرگ دوران داریوش با حقوق یکسان زن و مرد سر و کار داریم، حقی که هنوز در اروپای سده بیستم برای بدست آوردنش مبارزه می‌شود. برابری دستمزد و جایگاه زن و مرد در این دوره، حتا در سرزمین های ساتراپ نشین ایران، مورد پذیرش همه گاه نویسان است. امکانات آموزشی هنری و مهارت‌های حرفه‌ای، برای زن و مرد یکسان بوده است. از نبیته‌های گلی بجای مانده از آن دوران چنین برمی‌آید که زنان به پستهای مهم می‌رسیده‌اند.

در عین حال به خویشکاری (وظیفه) زن در خانواده توجه ویژه می‌شده است. از همین رو به آنان کارهایی که نیازمند جابجاگی و سفرهای دور و نزدیک بوده، واگذار نکرده، تنها در کارهای ثابت به کار گماشته می‌شده‌اند. در دوران زایمان، زن از کار بخشیده و افزون بر مرخصی زایمان دستمزد نیز دریافت می‌کرده است.

در نوشته های دوره ساسانی مانند دینکرت ، به کوشش زنان برای دست یافتن به جایگاه داوری اشاره شده است و در نوشته های پهلوی ماتیکان هزارداستان از نیاز به پرورش یکسان پسر و دختر و توجه به دستیابی آنان به هنر و دانش سخن رفته است .

نوشته های حقوقی بجا مانده از دوره هخامنشی نشان می دهد که زنان داری شخصیت حقوقی کاملا مستقل بوده ، بی آنکه چیزی از ثروت شخصی خویش را از دست بدهند یا دارایی ایشان به خطر بیافتد ، می توانسته اند دعواه حقوقی مطرح کنند یا در صورت نیاز از همسرانشان جدا شوند . در دینکرت نیز به حق مالکیت زن و اداره شخصی دارایی خویش تأکید شده است .

در باره همسر گزینی در ایران باستان ، به اراده آزاد و اختیار کامل دختر ، توجه ویژه می شده ، چنانکه رتشت در این باره جوانترین دختر خود پیشور چیست را به مشورت با خرد خویش سفارش می کند . نوشته های پهلوی ماتیکان هزارداستان نیز ضمن تأکید بر این آزادی ، پدر را از زورگویی و بی بهره گذاردن دختر از ارث یا تنبیه او ، باز داشته است .

در ایران باستان به جز در خانواده شاهی که بنا به پایبندی به آیین های درباری و دوراندیشی های سیاسی ، چند همسر گزینی روا بوده ، در بین مردم تک همسری شیوه ای همگانی و بایسته بوده است . پیوکانی^۱ پیمانی بوده که جز به مرگ گشوده نمی گردیده و اصولاً جدایی روا نبوده ، امری ناپسند شمرده می شده ، در عین حال زن در صورت ناخرسنی از شوهر می توانسته از او جدا شود .

وجود فرشتگان زن مانند آناهیتا ، اشی ، چیستا ، دئنا و ... در فرهنگ و باورهای ایرانیان باستان و اختصاص جایگاهی بلند و با شکوه به آنان ، نمودی

^۱ پیوکانی = پیوند زناشویی در آیین زرتشت

از ارج نهادن به جایگاه زن در آن دوره است. زیورآلات و ابزار آرایشی بسیار گوناگون که از کاوشهای باستانی بدست آمده است، نشان از اثر وجودی والای زن در جامعه ایران باستان دارد. سخنان گاه نویسانی مانند پلوتارک و نیز سکه ها و تندیس ها و نگاره های باستانی نشان دهنده‌ی تصاویر زنان و توصیف زیبایی فرشتگان زن در باورهای ایرانیان باستان و حتاً وصف زیبایی زنانی مانند رودابه همسر زال و مادر رستم، تهمینه مادر رستم و ... در شاهنامه، همگی گواه بر این نکته هستند که زن ایرانی در عین کاربرد هترمندانه از انواع آرایش و زیور پستیده، از برهنگی پرهیز داشته، پاکدامنی را بسان گوهری در اندرون جان خود دانسته نه پوششی بر بیرون تن، به هیچگونه روبنده یا چادر به کار نمی‌برده است.

بسیاری چکامه‌ها در شاهنامه و هفت پیکر نظامی که بازگو کننده تمدن دوران ساسانیست، گویای این واقعیت است که دختران آن روزگار به هنرهای رقص، خنیاگری (موسیقی)، آواز و سرود آگاهی کامل داشته، خود چکامه می‌سروده اند، با مردان کاملاً معاشرت داشته و در هنر سواری و نجیر (شکار) و بازی گوی و میدان گام به گام مردان پیش می‌رفته اند.

در تاریخ ایران باستان به زنان نام آوری برمی‌خوریم که برخی از آنان حتاً به پادشاهی رسیده، نشان می‌دهند که ایرانیان باستان در همه برنامه‌های زندگی به زن و مرد به چشم برابر نگریسته، حق پادشاهی را برای زن قانونی دانسته اند. از جمله این زنان پوراندخت دختر خسرو پرویز [که در هنگام پادشاهی آرامش و دادی بسیار مانند پدید آورد] و آزمی دخت می‌باشند. در شاهنامه فردوسی نیز به نام بسیاری زنان مانند گردآفرین که زنی روزمنده و دلاور است، یا گردیده خواهر بهرام چوبین که با هوش و دلیری بسیار مانند پس از مرگ برادرش فرماندهی سپاه را به دوش گرفته، بر دشمن پیروز می‌شود، یا بانو گشنسب دختر رستم و همسر گیو که در جنگاوری دلیر و بسیار

باک است ، برمی خوریم که همگی بازگو کننده توانایی و حضور گسترده زن در ایران باستان است .

در صحنه سیاست و کشورداری نیز زنانی چون ملکه استر همسر خشایارشا و ملکه پروشاتی همسر اردشیر دوم و ملکه آتوسا همسر داریوش بزرگ و بسیاری دیگر وجود دارند .

گرچه این سخنان اندکی بود از بسیار ، اما در همین کوتاه سخن نیز دیدیم که زن در ایران باستان با اندیشه های بی ارزشی همچون چند همسری ، ناتوان شمردن جنس زن ، جلوگیری از معاشرت زن و مرد و زور در کاربرد حجاب و ... روبرو نبوده تا کوچک شمرده شود یا مورد رفتار زورگویانه قرار گیرد و از همه ویژگیهای عقلی و ادبی که بنا به سرشت انسانی خود داراست ، بی بهره گردد ، بلکه در آن دوران شایسته استقلال و حقوق انسانی شناخته شده ، در اجتماع حضوری سازنده و پر ارزش داشته است .

<p>به آیینه روش باستان به سرچشمہ روش نورها زنان کاردانان کشور بُند که در آن نبودش هرگز شکست بگردید شایسته سروری ز سر پنجه اش شد هنر جلوه گر گهی شد روان از پی کشت و کار که برخاست از مرد و زن آفرین پذیرفت گه نقش آموزگار که دیهیم ها بیمار استه است چه بسیار دختر یکان بریکان</p>	<p>نگه کن به تاریخ پیشینیان به بگذشته ها ، رفته ها ، دورها زن و مرد با هم برابر بُند بسی کار را زن گرفتی به دست چو مردان به نیروی دانشواری گهی گشت الهام بخش هنر گهی رزمجو بود گه سیاستمدار گهی جای بگرفت بر پشت زین گهی کارگر شد به میدان کار از ایران بسی زن به پا خاسته است همان عهد در گوشه ای از جهان</p>
--	--

بر او روز چون شام دیجور شد
که هرگز نخواهد شد از یادها
به ایران زمین بود زن شهریار
سزاوار دیهیم و افسر بد است
بود نامشان مایه افتخار
گرانقدر بودند یکسر زنان
بود شائش از دانش خویشن
گرامی تر آنکو خردمندتر

به دست پدر زنده در گور شد
ستم ها به زن رفت و بیدادها
ولیکن در آن دور و آن روزگار
که در رأی و دانشوری سر بد است
به شهنهامه بس بانوی نامدار
در آن دوره شامخ باستان
در آیین زرتشت هر مرد و زن
نه کمتر بود دختری از پسر



کورش ، پدر ایران

«فرمان دادم پس از مرگم، بدنم را بدون تابوت و مومنایی به خاک
سپارند، تا اجزای بدنم، ذره ذره خاک ایران را تشکیل دهد»

من کورش، شاه شاهان، شاه سرزمینهای بسیار، ای که درآینده از اینجا
خواهی گذشت، بدان در اینجا من خفته‌ام، پس بدین آرامگاه و مشتی خاک
رشک ، بر.

از سرزمین پارس پا به دنیای ...

از سرزمین پارس پا به دنیای هستی نهاد . جدا از داستان پردازیهای
افسانه واری که درباره وی و بویزه دوران کودکی و چگونگی پرورش او ،
پرداخته شده است ، همه گاه نویسان آن دوران در این سخن یکدل هستند که
کورش ، شخصیتی است با درونمایه انسانهای بی مانند روزگار که اراده ای بس
نیرومند و اندیشه ای برتر و آرمانهایی بسیار پیشرفته و دگرگون کننده از درون
این شخصیت خود را نمایان ساخت .

درباره کورش همین بس که دوست و دشمن ، ستایشش کردند و هنوز هم پس از ۲۵ سده ، از دید پژوهندگان ، دیرین شناسان و حتا روان شناسان ، چهره وی درون هاله ای خیره کننده از نبوغ فرا انسانی قرار دارد .

درباره اش بسیار نوشته شده و بسیار سخن رفته است و بر هر ایرانیست که از او بداند . خواست ما در این نوشته کوتاه ، این است که گوشه ای کوچک از شخصیت کورش و کارهایش را بر ایران دوستان بویژه جوانان بنمائیم و بیشتر دانستن را به خواننده میهن پرست و امی گذاریم .

*کورش در آغاز با بیدار کردن اندیشه های خفته و خفه شده مردم سرکوب شده در زیر فشار فرمانروایی ماد ، و با آگاه نمودن آنان ، بر آن فرمانروایی شورش نموده ، بزودی بخش بزرگی از ارتش ماد نیز به او پیوستند و پیروزی دست داده ، بنا به خواست مردم به پادشاهی رسید .

شاهنشاه نوین ایران ، با هدفی فراتر از دوران خود ، آریانیان را در سراسر ایران همدست و یکدل ساخت . کورش از همان آغاز خواسته نوین و تکان دهنده ی آرمان بلندش را هویدا کرد : «آزادی و آشتی و داد برای همه مردم و در همه جای ایران » .

جامعه ای درخشن و پرشکوه در حال رشد بود . پدید آمدن چنین جامعه ای پیشرفته و آگاه با امکانات و نوآوریهای آنچنانی ، زنگ خطری بود برای فرمانروائیهای زورگو و نیرومند پیرامون ایران .

دست به کار شدند اما یورش آنان به مرزهای گستردگی پنهان ایران آن روز ، بهره ای جز شکست در برابر ارتش نیرومند هخامنشی در بر نداشت . کورش بزرگ به آسانی بر کشورهای آنان دست یافت و به رغم چهره زشت همه جنگها ، وی در این کشور گشائیها سیمایی شگفت انگیز از خود بر جای گذاشت : «هیچگاه در نبرد پیشگام نشد ، به آرامی به ساردن پایتخت لیدی در آمد و تلاش کرد زندگی مردم دچار سراسیمگی نشود ، آنچنانکه یک روز پس

از دستیابی به این شهر ، مردم زندگی روزانه خود را از سر گرفتند . کروزوس ، شاه لیدی نیز با آنکه آغازگر جنگ بود ، پس از شکست از پشتیبانی کورش بهره مند شد . ارتش نیرومند ایران بدون جنگ و خونریزی بابل را بدست آورد و در اینجا نیز آرامش مردم به هم نخورد .

يهودیانی که بدست بخت النصر ، پادشاه بابل در بنده شده بودند ، بدستور کورش آزاد گشته و به اورشلیم بازگردانده شدند و در آنجا با کمک های بسیار شاه هخامنشی ، پرستشگاه های ویران شده خود را بازسازی کردند . کورش همه مردم کشورهای شکست خورده را در کیش و باورهای خود و پرستش خدایانشان آزاد نهاده ، آبادانیهای بسیار مانند راه سازی و سد سازی در این سرزمین ها انجام داد . ارتش ایران نیز در هیچکدام از این کشور گشائیها به دارایی و زنان مردم دست درازی ننموده ، تلاش کردن زندگی مردم دچار آسیب نشود . »

حقوق دانان و فرهیختگان جهان کنوئی ، استوانه گلی پیدا شده در بابل که سخنان کورش بزرگ را در نوشته های خود جای داده است ، "نخستین منشور حقوق بشر" دانسته اند . بر پایه این نبیشه ، پادشاه بزرگ هخامنشی پس از دست یافتن بر بابل ، چنین می گوید :

"آنگاه که بدون جنگ و خونریزی به بابل درآمدم ، همه مردم گامهای مرا با شادمانی پذیرفتند . سپاه بسیار بزرگ من به آرامی وارد بابل شد ، نگذاشتم رنج و آزاری به مردم شهر و سرزمین آنها وارد آید . وضع درونی بابل و جایگاه های مقدسش قلب مرا تکان داد .

"من برای آشتی کوشیدم . من برده داری را برانداختم و به بدیختیهای مردم پایان بخشیدم . فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند . فرمان دادم که هیچ یک از سربازانم ، مردم شهر را نکشند . اهورامزدا از کردار نیک من خشنود است . او بر من که ستایشگر او

هستم و بر همه فراوانی و مهربانیش را ارزانی داشت . ما همگی شادمانه و در آشتی و همدلی ، جایگاه بلندش را ستودیم .

همه پادشاهان جهان از دریایی بالا تا پایین و چهار گوشه جهان و فرمانروایان محلی ، فرمان مرا پذیرفتند و از پادشاهی من شادمان شدند و با چهره های درخشن مرا بوسیدند . من کار ناشایست قربانی کردن را برانداختم . من آئین های کهن را زنده کردم . خانه های ویران را آباد کردم . همه مردمانی را که پراکنده و آواره شده بودند به جایگاه های خود برگرداندم . فرمان دادم تا همه نیایشگاه هایی را که بسته بودند بگشایند . به خشنودی اهورامزدا و به شادی و خرمی ، باشد که دلها شاد گردد .

مردم هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم خواستار زندگی والا هستند . من برای همه مردم زندگی آرام فراهم ساختم و آرامش و آشتی را به همه مردم پیشکش کردم .

گفتار بالا ، بخشی بود از منشور جهانی حقوق بشر . براستی شگفت انگیز خواهد بود آنگاه که چنین اندیشه های درخشن با اندیشه ها و کردار دیگر فرمانروایان آن دوران و حتا امروزی که بزرگی و سروری را با زورگویی برابر دانسته و دد منشانه بر مردم تاخته اند ، سنجیده شود .

ایرانیان کورش را پدر خواندند . یهودیان در تورات او را پیغمبر و رهایی بخش نامیدند و تا امروز نیز این نام ستایش آمیز در میان آنان به جا مانده است . یونانیانی که پادشاه هخامنشی بر دیار آنان دست یافت ، وی را قانونگذار نام نهادند .

در باور ما کورش ، نماد انسان خدائیست ، کسی که اندیشه های انسانیش با گذشت دوران کهنه نمی شود . کورش براستی پیرو پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک بود .

وز انگیزه اش راه داور گرفتی
 ولی پاس ادیان دیگر گرفتی
 کز آن قوم نام پیغمبر گرفتی
 که نام خوش دادگستر گرفتی
 که نوع بشر را برابر گرفتی
 خرد را به هر کار یاور گرفتی
 جهان بینی از مهر و اختر گرفتی
 کز آن جاودان بر سر افسر گرفتی

به آیین مزدا دل و جان سپرده
 اگر چند بودی به کیش اهورا
 به قوم یهود آنچنان مهر کردی
 به تاریخ یادت چنان مانده نیکو
 حقوق بشر را چنان پی نهادی
 همه مردمان را به یک چشم دیدی
 نکردی به کس بار، آیین خود را
 بود لوح تو^۱ آنچنان گیتی آرا

rstم فرخزاد

فرمانده سپاه ایران که در جنگ با تازیان در نبرد قادسیه ، در راه پدافند از آبرو و ناموس و فرهنگ ایران ، جان به جان آفرین سپرد . در این جنگ خلیفه دوم عمر بن خطاب ، آب را بر روی سپاه ایران می بندد که رویدادهای این جنگ در شاهنامه فردوسی در بخش «نامه فرخزاد به برادرش» نوشته شده است .

بعدها پیروز نهادنی به خون خواهی از سربازان ایرانی که در جنگ قادسیه کشته شده بودند ، خلیفه دوم را از پای درمی آورد . امید است که فرزندان ایران ، آرمانهای بابک خرمدین ،rstم فرخزاد ، منصور حلاج ، مازیار ، ایستاسیس ، بهمن جازویه ، مرداویج و هزاران ایرانی دیگر که در راه میهن کشته شده اند را دنبال نمایند و نام کسانی چون ابومسلم خراسانی ، علی شریعتی ، سلمان فارسی و ... برای همیشه در این کشور گم گردد .

^۱ مراد از لوح ، منشور حقوق بشر کوزش می باشد .

همان فرمانده جان بر کف است او که شبی دزدان دریایی
به شهرش حمله آوردند

بلی ، دزدان دریایی و قوم جادویان و خیل غوغایی
به شهرش حمله آوردند

و او مانند سردار دلیری نعره زد بر شهر
دلیران من ! ای شیران

زنان ! مردان ! جوانان ! کودکان ! پیران !
و بسیاری دلیرانه سخنها گفت ، اما پاسخی نشنفت

اگر تقدیر نفرین کرد یا شیطان فسون ، هر دست یا دستان
صدایی برفیامد از سری ، زیرا همه ناگاه سرد و سنگ گردیدند

زرستم کجا کشته شد روز جنگ	بدست یکی سعد و قاص نام
نه بوم و نژاد و نه دانش نه کام	چو رستم سواری به گیتی نبود
نه گوش خردمند هرگز شنود	به دست یکی زاغ سرگشته شد
به من بر چنین روز برگشته شد	لب رستم از تشنگی شد چو خاک
دهن خشک و گویا زبان چاک چاک	چنان دیدی کز تازیان صد هزار
هیونان ^۱ مست و گسته مهار	

^۱ هیونان = شتران



زبان ایرانی

آنچه از تأمل در تاریخ برمی آید این است که تازیان هم از آغاز حال ، شاید برای آنکه از آسیب زبان ایرانیان در امان بمانند و آنرا همواره چون تیغی تیزکه پاسبان فرهنگ ایرانیان بود ، نبینند بر آن شدند زیاهای و گویش های ایرانی را از میار ببرند یا به این بزرگترین نشانه میهندی به یادگار مانده از دوران سرافرازی ایرانیان آسیب رسانند چرا که بیم آن می رفت که همین زبان ها چون آتشی سرانجام خرمن فرمانروایی تهاجم گر تازیان را بسوزاند و یا دست کم شیوایی و غنای زبان ایرانی به آرامی در سراسر سرزمین های زیر فرمان تازیان زبان و به دنبال آن فرهنگ بی مایه آنان را به نیستی بکشاند . افزون بر این در فرهنگ تازی آن روزگار که هنوز دانشمندان ایرانی آیین های نگارش و

صرف و نحو را برای زبان تازیان پدید نیاورده بودند، آشنایی به خط و نوشت
در میان آنها بسیار کم بود و پیداست که چنین قومی تا چه حد می توانسته
به خط و زبان و کتاب و کتابخانه دلبستگی داشته باشد.

از این روی در روند اشغال ایران هر جا که به کتابخانه ها و نبشته های
ایرانیان رسیدند آنها را نابود کرده و حتا با گویش های موجود نیز سخت به
مخالفت پرداختند.

با همه این زبان ستیزی ها چنانکه از تاریخ بر می آید تا سالها پس از
تهاجم تازیان به سبب کاستی بیش از اندازه زبان تازی، در روابط سیاسی و
نامه نگاریها و محاسبات دیوانی از زبان ایرانی استفاده می شده است.

افزون بر این زبان ایرانی همچون سدی استوار در برابر گسترش
فرهنگ تازی بوده است و اگر چه امروزه چهره زبان ایرانی از ورود برخی
وازگان تازی و بیگانه آسیب دیده است، باز سیمای ناب ایرانی خود را نگه
داشته و در انتظار فرزندان ایران زمین است تا در جهت پاسداشت زبان و
فرهنگ خود، واژه های ایرانی را از این زبان گویا بیرون کشند و همانند های
ایرانی را جایگزین آنها نمایند و راه کسانی چون احمد کسری آذرآبادگانی
را پیروی نمایند.

ره آورد تازی

در برابر سیل یورش تازیان، شهرها و دژها و کوشک های بسیاری
ویران گشت، دودمانهای زیادی بر باد رفت، دارایی های توانگران را تاراج
کردند **زنائم و انفال** نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه
فروختند و اسرا خواندند.

از پیشه وران و برزگران که فرهنگ تازی را نپذیرفتند باج و ساو گران
به زور آرفتند و جزیه نام نهادند.

ایرانیان را به عنوان بنده خود موالی نام داده و خود را مولی خواندند.
همه این کارها را در سایه شمشیر و تازیانه انجام داده و در برابر هر گونه فریاد
اعتراض و دادخواهی ایرانیان، حد و رجم و کشتار بی رحمانه را به عنوان
پاسخ پیشکش نمودند.

معاویه به فرماندار خوزستان و فارس «زیباد فرزند ابیه» می‌گوید، این مردم
«ایرانیان» را باید خوار کرد، باید به همان روشنی که عمرین خطاب آنها را
می‌کوبید!! به گونه‌ای کوبیدشان که هرگز نتوانند سربردارند. تلاش کن هرچه
دشواری و رنج باشد، بهره ایرانیان شود. کاری کن سنگینی بارها
بردوششان، هرچه بیشتر فشار آورد، ایرانیان را هرچه بیشتر کوچک کن و با آنها
به زشتی رفتار نما. این نمونه‌ای از رهآوردهایی است که تازیان به ایران آوردند!!!

با زنگ رستاخیز به فرزند ایران:

تو، ای فرزند ایرانی،

سخن با توست

تو، ای افتاده بر خاک مذلت، ای نهال فخر انسانی

کلام من به سوی توست

تو، ای گمگشته در وادی حیرانی،

اسیر تیغ بیداد ایرانی!

نگاه من به روی توست

دمی چشم حقیقت بین خود بگشا

به سوی خویشتن باز آ!

چه شد میراث فرهنگ درخشانت؟

غورانگیز آین نیاکانت؟

کجا شد نیک پنداری؟

کجا شد راست گفتاری؟

کجا شد پاک کرداری؟

نگاهی بر وجود خویش افکن

سراپایت همه آلوده در خونست

رخت از رنج مظلومان شفقگون است

تو ای سالار اقلیم سخامندی

چرا این سان تبه گشتی؟

نیاکان تو مردان خدا بودند

به آین جوانمردی و مردی آشنا بودند،

تو نام جاودان زرتشت را با ننگ آلودی،

به عشق اهرمن در دوزخ بیداد آسودی

ره ضحاک افعی دوش خون آشام را پیمودی

دو زانو سر به خاک دشمنان خویش سودی

تو، ای بالنده ایرانی!

تو، ای تندیس فرو جاه ساسانی!

به سوی خویشتن باز آ!

به سوی خویشتن باز آ!

به سوی خویشتن باز آ!

سخنی چند درباره بابک خرمدین

با سرکوبی جنبش مزدک به دوران ساسانیان ، اندیشه مزدکی از بین نرفت ، بلکه با گسترش و ساختاری نیرومندتر در دوره های پس از یورش تازیان بروز کرده و در کالبد شورش‌های بیگانه ستیزانه و دادخواهانه خود را نمودار ساخت . از همین رهگذر آیین خرمی یا خرمدین که در سده دوم هجری در ایران آشکار شد ، به درستی ادامه پیشرفت آیین مزدکی و فرم دگرگون شده نوین آن بود که بزویدی پیروانی بی شمار یافت .

بابک ، رادرمد دلیر آذرآبادگانی ، از دوران جوانی و طی رخدادهایی به جرگه خرمیان آذرآبادگان درآمد و تحت سرپرستی و آموزش جاویدان پسر شهرک ، سرکرده آنان قرار گرفت و در اندک مدتی به خاطر شایستگی و توانایی های بی مانندش ، جایگاهی بلند یافت ، به گونه ای که پس از جاویدان در سال ۲۰۱ ه . ق پیشوای خرمیان شده ، بنیانگذار بزرگ ترین و بلند مدت ترین جنبش های میهنی ایرانیان بر فنودالیزم تازیان گشت و نگذاشت این مهاجمان بی خط و دانش ، بنیاد اندیشه های پیشرفتی ایرانیان را دگرگون سازند .

اگر چه جزئیات زندگی وی در پشت پرده تعصب و خودخواهی گاه نویسان مزدور خلیفه پرست پنهان مانده و اندیشه هایش مانند باورهای مزدک الوده به غرض و تهمت گشته است ، اما هدف غایی او و آرمان بلندش مورد اعتراض همه این گاه نویسان سرافکننده است .

جنبیش بابک با سر دادن فریاد برابری حقوق اجتماعی ، همه خواسته ها و دستورهای فنودالی تازیان را غیر قابل رعایت دانست و علیه حکومت زور گویانه آنان به مبارزه پرداخت . مسلماً اینچنین اندیشه ای به تندی رو به

گسترش نهاده ، مردم ستمدیده ایران دسته دسته در زیر پرچم اندیشمندانه و آزادخواهیش گرد آمدند .

سرزمین بابک شامل پهنه گسترده‌ای از آذربایجان بزرگ آن دوران بود ، اما پیروان خرمدین تنها یاران وی نبوده ، بلکه در سراسر ایران پراکنده بودند . بابک طی مبارزات پیوسته خود از ۲۰۴ تا ۲۲۳ هـ . ق شکستهای سختی را بر سپاهیان مأمون و پس از او معتصم عباسی وارد کرد و می‌توان گفت در همه نبردها پیروز میدان بود . شاید در نگاه نخست سرمای سخت و تنگی و دشواری راه‌های آذربایجان و کوهستان سبلان یا غیر قابل دسترس بودن در بد (قلعه بابک) ، علت ناکامی لشگرکشیهای عباسیان به شمار آید ، ولی با اندک تأملی آشکار می‌شود که همدلی و همراهی مردم با اندیشه‌ها و کارهای بابک و پایداریشان در پیروی نکردن از خواسته‌های تازیان ، سبب اصلی شکست ناپذیری سرخ جامگان خرمدین بوده است . در واقع ، یاران بابک ، پیشه وران و کشاورزانی بودند که نمی‌خواستند بدست عمال خلیفه و دست نشاندگان وی ، استثمار شوند .

دلاور نامدار ایرانی که شورش میهندی و بیگانه ستیزانه وی به مدت ۲۲ سال موجبات ترس و از هم گسیختگی خلافت اسلامی را فراهم ساخته بود ، سرانجام در سال ۲۲۳ هـ . ق با فریب افسین سردار ایرانی دستگاه خلافت و به یاری غدر و خیانت سهل بن سنباط امیر ارمنستان دستگیر و به سامرا نزد معتصم فرستاده شد .

بدستور خلیفه ، پیش از اعدام دست و پای وی را بریدند . در جریان اجرای این حکم ددمنشانه ، بابک پس از بریده شدن یک دست ، با دست دیگر خون خویش را به صورت مالید و در پاسخ علت کار خویش ، در حالیکه خنده سر داده بود به خلیفه بہت زده چنین گفت : « خون از من می‌رود و رویم زرد

می گردد ، شاید مردم گمان کنند که از زبونی و ترس چنین زرد رو شده ام ،
پس صورتم را اینچنین سرخ می کنم تا زرد روئیم پوشیده گردد . «

خلیفه ، پس از انجام این جنایت دستور داد تن بی سر و بدون دست و
پای بابک را به دار آویخته ، سرش را در سراسر سرزمین اسلام ! بگردانند .
نفرت وی از بابک به اندازه ای بود که حتا از دست درازی به دخترش نیز
کوتاهی نکرد .

روز دربند کردن و به دار آویختن سردار بزرگ ایرانی تا سالها به عنوان
بزرگت ترین گشایشها در میان تازیان جشن گرفته می شد .

خرمدينان پس از کشته شدن بابک ، تا مدت‌ها در دژهای تسخیر ناپذیر
خود در سراسر ایران به تبلیغ آیین خود که ریشه در گرایش های میهنی و
بیگانه - تیزانه داشت و دارای علل اقتصادی نیز بود ، مشغول بودند که پیامد
نهایی آن خیش های فکری و مبارزات سیاسی و نظامی (البته در قالب هایی
دگرگون شده و غیر خرمدینی) بر ضد تازیان ، در دهه ها و سده های بعد بود .
در تاریخ جنبش های میهنی ایران ، نام آورانی همچون ماه آفرید ،
سنبداد ، مقنع ، یعقوب لیث ، استادسیس ، مرداویج دیلمی و ... بسیارند که در
این میان تنها مازیار با دلاوریهای شگفت انگیز و پایداریهای مردانه ، یاری
برابری با جایگاه بلند بابک را دارد و این دو براستی جانشینان شایسته دستان
و زال و رستم و بهمن و اسفندیارند . شاید چشمان بابک هنوز هم از درون
دژ بذ نظاره گر و منتظر بابک ها و مازیارهاست .

بابک حمامه ساز و ابر مرد پاک جان
آزاد سرو خرم این باغ و بوستان
از بهر دوست ، رهیب و پیر مراد بود
در چشم خصم ، ناونک دلسوز جانستان
او بهر سربلندی ایران به پای خواست
مردم ز جان و دل همه گشتند یار وی
آن مرد آذربای سرافرازی سهند
پیش خلیفه اسلامی دشمن دیرینش ایستاد
از جنگ بیست ساله او بیم و اضطراب
بر پیکر خلیفه اسلام و بارانش اوفتاد
بر او خلیفه اسلامی جور فزون کرد چون از او
تندیس نام و ننگ و غرورش شکسته بود
یکسو خلیفه اسلامی مظہری از کبر و کین و زور
سوی دگر به بند یلی دست بسته بود
دژخیم را خلیفه بخواند و به خشم گفت
کاین مرد با خلافت و اسلام دشمن است
زنديق کافريست ، به نام خدا و دين
تیغ از نیام برکش و کن مثله پیکرش
بابک اگر چه در ره آزادی وطن
مردانه داد با تن خونبار ، جان خویش
اما به هر زمانه بسی بابک دگر
دادند جان چو او به ره آرمان خویش

از خاک برخاست و بر کاخ نشست

من زاده بزرگان و از نژاد جمشید و وارت شاهان پارسم و زنده کننده
بزرگیهای ایشان که اکنون گذشت زمان آنها را فرا گرفته است . درفش کاویان
با من است که آرزو دارم بدان بر همه ملتها سوری جویم ، پس به سرزمین
خویش حجاز باز گردید . « برگردان پیام سرودگونه یعقوب به خلیفه »
سرزمین سیستان از دیر باز مهد آزاد مردان و خاستگاه بسیاری
جوانمردان بوده است . بنابر روایات میهنی ، سیستان را گرشاسب بنیان نهاد و
رستم پهلوان نامی از این دیار برخاسته است ، از بند ۶۶ زامیاد یشت چنین
برمی آید که سیستان کشور کیانیان بوده و دین مزدیسنا بوسیله گشتاسب در
آن گسترش یافته است .

جوانمردی (برابر با واژه تازی عیاری) که به گونه ای از بهترین و
زیباترین جلوه های اندیشه آزادمنشی و خودباوری ایرانیست ، بر پایه
پژوهشها فرهیختگانی همچون شادروان سعید نفیسی و دلایلی مانند گرایش
به برخی اندیشه های مردم پستند مانوی در این آیین ، ریشه در ایران باستان
دارد . چنین آیینی پس از حمله تازیان به ایران از بین نرفته ، بلکه با دگرگونی
ویژه ای ، تئوری بنیادین مبارزات تازی ستیزانه گروهی با نام عیاران (معرب
جوانمردان) را پایه گذاشت .

این اندیشه بویژه در خراسان و سیستان گسترش بسیار یافت و از این
سرزمین ها ، مردانی با سیمای جوانمردی و عیاری در برابر تازیان به پا خاسته
اند که یعقوب لیث شاید تابناک ترین چهره آنها باشد .

این رویگرزاده بلند همت در قرنین نزدیک زرنج (پایتخت سیستان
دیرینه) و در حاشیه کویر زاده شد . یعقوب که از آغاز جوانی همه خواستهایش
متوجه آرمانهای بزرگ و ستوده اش بود ، پیشه پدری را به کناری نهاد و به

جرگه جوانمردان پیوست و بزودی با تواناییهای بی مانند که ویژه مردان با اراده است، در بین جوانمردان سیستانی جایگاهی بلند یافت.

وی که می دید بیدادگریها و تاراجگریهای حکومت های زورگو و دست نشانده تازیان در سیستان و دیگر بخشهای ایران چگونه سیل باج بی اندازه این استانها را به سوی بغداد و کاخ های هزار و یک شب خلیفه روانه می کند، با گردآوری دلاوران جوانمرد و فراهم کردن سپاهی دلیر از آنان مبارزات خود را در راه آزادی و رهایی ایران از چنگال امتیازات طبقاتی و پان عربیسم خانمانسوز تازیان ایران کش آغاز نمود.

یعقوب و سپاهیانش اینچنین حکومت های زورگو را که مورد تأیید علماء بودند، به رسمیت نشناخته، بیدادگریهای عمال خلیفه را خنثی کرده و آنان را با خشونت می کشتنند. وی بزودی با براندازی مخالفان خود، به پادشاهی سیستان رسیده و زرنج را پایتخت خویش قرار داد. سپس به یاری ارتش نیرومند خویش، پنهنه گسترده ای از ایران را از چنگال دست نشاندگان خلیفه بیرون ساخت.

یعقوب سرانجام به آهنگ دستیابی بر بغداد و نابودی حکومت مرکزی عباسیان، در گندیشاپور خوزستان به گردآوری سپاه پرداخت و این در حالی بود که به بیماری قولنج دچار شده بود. خلیفه که از توانایی یعقوب، هراسی بی اندام داشت، پیکی نزد وی فرستاده، وعده واگذاری فرمانروایی فارس را به او داد، اما قهرمان سیستانی در حالیکه در بستر بیماری بود، شمشیر خویش و نان خشک و پیازی روبروی فرستاده خلیفه نهاد و در پاسخ چنین گفت: "به خلیفه بگو که اگر بیماری مرا از پای درآورد، تورهایی می یابی، و اگر بهبود یابم، سرنوشت ما بdest این شمشیر خواهد بود، اگر پیروز شوم دوران فرمانروایی تو به سر خواهد رسید و بیچارگی تازیان آغاز خواهد شد و

اگر بازنده شوم ، به سیستان برگشته و به این نان و پیاز که از کودکی بدان خو گرفته ام ، بستنده خواهم کرد .

افسوس که نقشه بزرگ یعقوب عملی نشد و پیش از رسیدن فرستاده خلیفه به بغداد ، سردار ملی ایران در سال ۲۶۵ هـ . ق پس از ۱۷ سال و نه ماه فرمانروایی ، زندگی را بدرود گفت .

نیروی یعقوب در هنگام فرمانروایی به اندازه ای بود که در سرزمین های پیرامون او را ملک الدنیا و صاحبقران می نامیدند و هفت سال در مکه و مدینه بدستور خلیفه بیمناک ، خطبه به نام یعقوب خواندند . پنهانه فرمانروائیش شامل خراسان و سیستان و تخارستان و کرمان و فارس و کابل و بخشی از دره سند و مدتی نیز خوزستان می شده است . هنگامی که چکامه سرایان او را به تازی ستایش کردند ، وی که به زبان تازی آگاهی نداشت ، گفت چیزی که من اندر نیابم ، چرا باید گفت ، پس چکامه سرایان را ناچار به سروden چکامه‌ی پارسی کرد و بدینسان دگرگونی بزرگی در چکامه سرایی و فرهنگ ایرانی بنیان گذاشت ، اکنون ما ایرانیان به چه شوه (دلیل) و انگیزه‌ای باید زبان تازی را به کودکان خود آموزش بدهیم ، به گونه‌ای که آنها چیزی از آن در نمی‌یابند !!!

از ویژگیهای شخصیتی یعقوب ، بردبازی نسبت به سختیها و رنج سفر بوده ، در لشگرکشی و تدابیر جنگی بیشترین هوش و هنرهای خود را بروز می داده است و در اوج بزرگی با بخشنده‌گی و مهمان نوازی از مردم کارسازی و از ناتوانان دستگیری می نموده است ، یعقوب گرامی‌ترین مردان را مردان کاری و مبارزان گارزاری می‌شناشد .

سُردار بزرگ ایران که در اراده بلند کمتر کسی به پایه او می‌رسد، با
شورش مردانه خود در برابر تازیان، شایستگی ایرانیان را به اثبات رساند و
برگی زرین بر دفتر پیشینه درخشنان مبارزات میهنه این سرزمین افزود.

یعقوب، پور لیث، ابر مرد سیستان
آزاد مرد رویگر ملک نیمروز
در جسم سرد مهد کیان جان بیافرید
ایران پس از شکست نهادن سالها
افسرده بود و غمزده نیرو به تن نداشت
این ملک آربایی و خاک ایزدی
رزمنده ای دلیر و شمشیر زن نداشت
آن روزهای تیره و تاریک و غم فزای
ایران مرد پرور و مهد دلاوران
مام وطن به سوگ عزیزان نشسته بود
در زیر بار فتنه ایام، خسته بود
ناگه در آن سیاهی و اندوه بیکران
برخاست پور رویگری، مرد کارزار
در پیش روی دشمن بیگانه ایستاد
چون کوه بی تزلزل و سرسخت و استوار
خواهم که بند بندگیت را به دست خویش
یا می رهانم از کف بیگانه ملک را
من مرد کارزارم و باکم ز مرگ نیست
از دست و پای ملتی آزاده، واکنم
افشاند بذر رادی و آزادی و امید
یا جان خویش در ره میهن فدا کنم

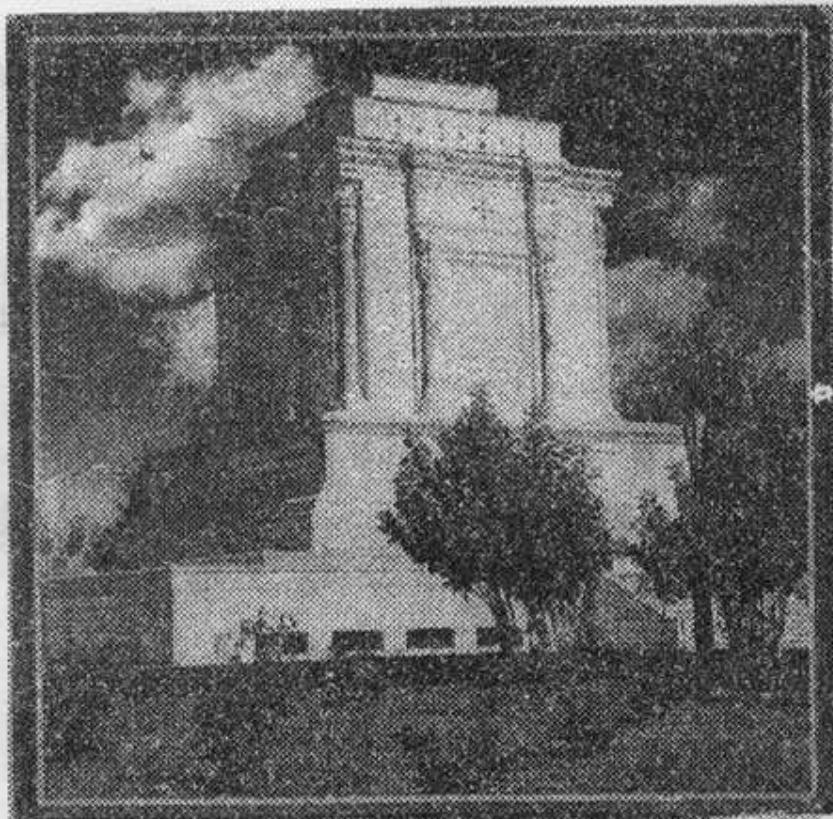


سوگنامه فردوسی درباره فرهنگ ایران

که مارا چه آمد ز اختر به سر
ز دانایی و شرم بی بهرگان
همی داد خواهند گیتی به باد
نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ
شدی تیره نوروز و جشن سده
ز اختر همه تازیان راست بر
بداد و ببخش همی ننگرد
گرامی شود کڑی و کاستی
سوار آنک لاف آرد و گفت و گوی
فرومایه را بخت گردد بلند
گزند آشکار و خوبی نهان
همی روشنایی بخواهد پرید
نژاد و بزرگی نیاید ببر
زنفرین ندانند باز آفرین
دل شاهشان سنگ خارا شود
پسر بر پدر همچنین چاره گر
نژاد و بزرگی نیاید بکار
روان و زبان شود پر جفا
بمیرند و کوشش به دشمن دهند
بجوييند و دين اندر آرنند پيش
شود روزگار مهان کاسته
عرب را به جایی رسيدست کار

همی اکه آمد شما را خیر
از این مار خوار اهريمن چهرگان
نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد
از این زاغ ساران بی آب و دنگ
هم آتش بمردی به آتشکده
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر
برنجد یکی دیگری برخورد
ز پیمان بگردند وز راستی
پیاده شود مردم جنگجوی
شود خوار هر کس که بود ارجمند
پراکنده گردد بدی در جهان
نشان شب تیره آمد پدید
کشاورز جنگی شود بی هنر
رباید همی این از آن از این
نهان بدتر از آشکارا شود
بد آندیش گردد پدر بر پسر
شود بنده بی هنر شهریار
بگیتی کسی را نماد وفا
همه گنج ها زیر دامن نهند
زیان کسان از پی سود خویش
بریزند خون از پی خواسته
ز شیر شتر خوردن و سوسمار

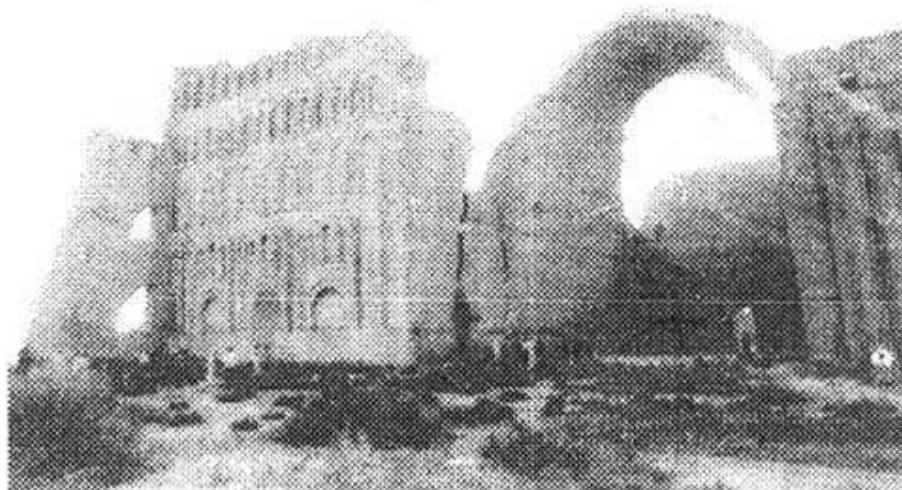
تفو بر تو ای چرخ گردون تفو
کنام پلنگان و شیران شمر
که اندر جهان دیو بود پادشاه
همی غارت از شهر ایران کنند
چو ویران بود بوم ایران زمین
کنام پلنگان و شیران شود
از آن به که ایران به دشمن دهیم
در این مرز و بوم زنده یک تن مباد
که تاج کیانی کند آرزو
همه بوم ایران تو ویران شمر
پر از درد دیدم دل پارسا
نماییم کین بوم ویران کنند
نخوانند بر ما کسی آفرین
دریغ است که ایران ویران شود
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
چو ایران مباشد تن من مباد



آرامگاه فردوسی

سوگواری میرزاده‌ی عشقی درباره فرهنگ ایران

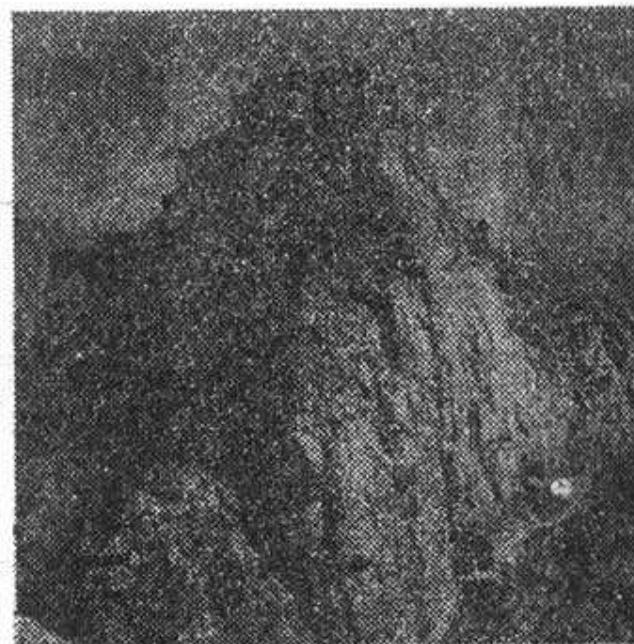
این بود گهواره‌ی ساسانیان
بتگه تاریخی ایرانیان
قدرت و علمش چنان آباد کرد
ضعف و جهش این چنین بر باد کرد
ای مدادین از تو ای قصر خراب
باید ایرانی ز خجلت گردد آب
ایرانی از قدیم مهین بود و سربلند
آیا چه گشته است شما سرفکنده اید؟



ویرانه‌های تیسپون (مدادئن)

سوگواری جان باختگان راه ایران

زرتشت ! ایران خرابست
ای روان پاک زرتشت ! این کشتی در گرداب است
حیف از این آب و خاک زرتشت
آب و خاکی که یک وجب ویرانی
در آن نبوده هیچ عصر و زمانی
آب و خاکی که مهد عزت دنیاست
پرورده دست و مزد شمشیر ماست
اگنون : چنان روی به ویرانی نموده ، به ویرانی نموده
که کسی نگوید این ویرانه ایران بوده ، نه ویرانه ایران بوده



دژبابک

پیام اخوان ثالث به ایرانیان

زقانون عرب درمان مجوى دریاب اشاراتم

شفای قوم خویش را من دواى دیگرى دارم

برون ریز از درون بیگانگان را

فرنگ و تازی هر سان و هر گون

سوی بتخانه بیگانه تا کى

نماز بت گزاريد ، اى شمن ها ؟

تو داری مزدک و زرتشت

غنى از معاورا هستى و مادون

ره آزادگ ر زرتشت پوئيم

نه راه غرب و شرق و راه زنها

نه راه منطقش تکفیر و شمشير

ره بیگانه خویان ، بى وطن ها

نه بستن پای مردم را زن و مرد

زهول و جهله حاجت با رسن ها

ره آزادی و اشراق پوئيم

ره بالا و الاتر شدن ها



Persepolis-Iran

تحت جمشید

تجلى روان زرتشت

در همین گهواره خفته نطفه آیندگان
 نطفه این مردگانی را که بینی زندگان
 از همین گهواره تا چند دگر فرزند چند؟
 سر برآرد سربسر، ایران از ایشان سریلنگ
 بعد از این اقبال ایران را، دگر افسوس نیست
 لکه ای در سرنوشت کشور سیروس^۱ نیست
 من ابر^۲ اهریمن ایرانیان غالب شدم
 حافظ ایران بود یزدان و من غایب شدم
 وعده زرتشت را تقدیر کن
 دید «عشقی» خواب و تو تعییر کن



^۱ سیروس = کورش

^۲ ابر = بر

پایان سخن

بیان نگ این فتنه را چاره ساز
روان نیاکان ز خود شاد کن
ز آسیب و آزار ناراستان
دگر باره کن خانه ات تابناک
به چنگ آر تیری که بر شد ز شست
که این سرزمهین هدیه ای از خداست

هلا ای جوانمرد گردن فراز
دگر باره کاشانه آباد کن
نگهدار این کشور باستان
ز پندار و گفتار و کردار نیک
برانداز آنج از ددان گشت پست
پرستاری خاک ایران تراست

«آرزومندیم که با یاری ایران پرستان بتوانیم مشعل درخشان فرهنگ
کهن ایران را روشن و پر فروغ نگاه داریم و به آیندگان بسپاریم. »

بازگشت به خانه پدری راه رهائیست
در وادی بیگانه گم و گور چرائید؟



پیشگامان جنبش خرافه زدائی در ایران



مهردی اخوان ثالث



میرزا ده عشقی



احمد کسری



صادق هدایت

نوشته های صادق هدایت عبارتند از :

- ۱- توب مروارید ۲- سایه روشن ۳- بوف کور ۴- سه قطره خون ۵- سگ ولگرد ۶- مسخ ۷- گروه محکومین ۸- وغ وغ ساهاب ۹- حاجی آقا ...

نوشته های مهدی اخوان ثالث (م. امید)

- ۱- از این اوستا ۲- ارغونون ۳- زمستان ۴- ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم ...

برای آشنائی با فرهنگ ایران باستان می توان به کتاب های زیر مرجعه نمود :

- ۱- دیدی نواز دینی کهن (نوشته دکتر فرهنگ مهر)
- ۲- زرتشت مزدیسنا و حکومت (نوشته مهندس جلال الدین آشتیانی)
- ۳- بدانیم و سر بلند باشیم (نوشته منوچهر منوچهر پور)
- ۴- جشن های ایران باستان (نوشته هاشم رضی)
- ۵- از زبان داریوش (نوشته خانم ماری کخ)

www.paniran.blogfa.blogfa.com 



پاینده ایران

تریبون آزاد پان ایرانیست در خوزستان

تار نهاد: www.paniran.blogfa.blogfa.com

رایانه: paniranist.khouzestan@gmail.com